

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال دهم  
شماره ۱۱۰ - اردیبهشت ۱۳۸۸ - مه ۲۰۰۹

## گرگی در لباس میش

آقای اوباما در عرض مدت کوتاهی که بر سر کار آمده است توانسته به محبوبیت آمریکا بیفزاید. جرج بوش آنقدر خرابکاری کرده بود، آنقدر به حیثیت آمریکا و امپریالیستها صدمه زده بود که هر لبخند و یا گفتار ملایم آقای اوباما برای مردم رها شده از کابوس جرج بوش حکم نفس راحت را دارد. جرج بوش هشت سال مردم را در سایه مخوف جنگ بیدار نگهداشت، هشت سال با دروغ و تقلب در انتخابات "دموکراتیک" در نظام تک حزبی آمریکا (بنیادگرایان و اصلاح طلبان) به ریش دستگاه قضائی آمریکا و جهان خندیده بود. برای وی هیچ ارزشی مهم تر از دفاع عریان و بی شرمانه از منافع مشتی حیوان درنده سرمایه دری نبود. برای وی انسان کسی بود که آمریکائی از ریشه انگلو ساکسن باشد و مذهب پروتستانتیسم نوع آمریکائی را پذیرفته باشد. وی به ویژه بر ضد اعراب و مسلمانان، روسها و چینیه‌ها تحریک می کرد و عربده می کشید و آنها را به جنگ و قتل عام تهدید می کرد و از صهیونیستهای نژاد پرست به دفاع برمی خاست. هشت سال به غارت و قتل عام مردم جهان با شمشیر آغشته و نعره های مستانه پرداخته بود. مردی بود عقب مانده، چاقوکشی حریف طلب که با فریادهای نفس کش افسارش پاره شده بود. در تمام جنایاتی که در این مدت کوتاه در جهان اتفاق افتاد، دست کثیف امپریالیسم آمریکا به رهبری جرج دبلیو بوش، دیک چنی، کوندلیزا رایس و رامزفلد در کار بود. نوکران این چاقوکش دیوانه "متمدن" در اقصی نقاط جهان از همه ... ادامه در صفحه ۲

## ریاکاران و سیاست بی تکلیفی برای مردم (پایان)

بهانه ها برای نفی مبارزه مردم فلسطین و حمایت از آنها

یاران صهیونیستها در سراسر جهان برای تحریک علیه ملت فلسطین و نفی مبارزه عادلانه آنها به ضد حمله های تبلیغاتی دست می زنند. پای جمهوری اسلامی را به میان می کشند و حتی آنها که خود بی وطنند بیکباره یاد وطنشان ایران می افتند که گویا رژیم جمهوری اسلامی پولهایش را به جیب فلسطینیها سرازیر کرده است. در این مورد نیز خوب است تروتسکیستها و آنها را که در پی گل آلود کردن آب هستند و بهانه جوئی می کنند تا از حمایت از مبارزه مردم فلسطین سرباز زنند رو کنیم. نخست اینکه سازمان حماس علیرغم ماهیت اسلامی اش مورد احترام مردم فلسطین، نماینده منتخب آنها در یک انتخابات دموکراتیک بوده است. کسانی که تنها با عربده های اینکه آنها "اسلامی" هستند می خواهند انتخاب دموکراتیک مردم فلسطین را مانند اسرائیلیها نفی کنند ضد دموکرات ترین افرادند. امپریالیستها و صهیونیستها خود بر این انتخابات نظارت داشتند و ناچارند بر خلاف همه دروغگوئیهایشان در سایر جاهای دنیا نظیر بولیوی و ونزوئلا و... بر صحت این انتخابات در فلسطین صحه بگذارند. حال امپریالیستها و صهیونیستها چر می زنند چون بازی را باخته اند. آنها با یاری محمود عباس کودتا کردند و باز بازی را باختند، حال به نوار غزه تجاوز کردند و باز بازی را باختند. مردم فلسطین پشت سازمان حماس ایستادند و مقاومت قهرمانانه ای را بانجام رساندند که منجر به فرار اسرائیلیها شد. آنها نام فرار مفتضحانه و شکست در جنگ را آتش بس و عقب نشینی می گذارند.

سازمان حماس یک سازمان توده ای است، مسلح است، ۲۰ هزار نیروی مسلح دارد. دولت فلسطین را در اختیار دارد. هدف اساسی اش آزادی سرزمین فلسطین است. سازمانی است که با مغز خود و بر اساس مصلحت ملت فلسطین می اندیشد. آیا چنین سازمانی حق دارد با حفظ آرمانهای خود از هر دولت و منبعی که خواست، کمک مالی و یا تسلیحاتی بگیرد؟ روشن است که حق دارد. قدرت این سازمان و حمایت مردمی آن تضمینی است که حماس بتواند هر کمک بی قید و شرطی را بپذیرد و تا کنون نیز چنین کرده و در آینده هم بدرستی چنین خواهد کرد. این پدیده جدید نیست. جبهه آزادیبخش الجزایر، ویتنام، الفتح نیز از این کمکها برخوردار ... ادامه در صفحه ۴

## تکامل و نه تنوع (۷)

مارکس و انگلس طی چندین دهه وضع طبقه کارگر را در انگلستان دنبال کرده اند. استناد به تمام نوشته های آنها از حوصله مقاله بیرون است ولی میتوان فشرده بخشی از آنها را که در اثر لنین "کارل مارکس" آمده است در اینجا آورد (در این نقل قول هر آنچه که در درون گیومه جای دارد از آن مارکس یا انگلس است).

"اشارات فراوان مارکس و انگلس که بر پایه تجربه آنها از جنبش کارگری انگلستان استوار است نشان می دهد که چگونه "شکوفائی" صنعتی موجب کوششهایی برای "خرید کارگران" و منحرف ساختن آنها از مبارزه می گردد، چگونه این "شکوفائی" "کارگران را از راه بدر می برد"، چگونه پرولتاریای انگلستان "بورژوا می شود" و "بورژواترین ملت در میان ملتها می خواهد بالاخره در کنار بورژوازی یک اشرافیت و یک پرولتاریای بورژوا داشته باشد، "چگونه" انرژی انقلابی پرولتاریا تحلیل می رود" چگونه باید مدتی کم و بیش طولانی در انتظار ماند "تا کارگران انگلیسی خود را از چنگال بیماری بورژوا شدن که به آنها سرایت کرده رها سازند "چگونه آن" شور و حدت چارتیست ها از جنبش کارگری انگلیس رخت بر بسته است" ، چگونه رهبران کارگران انگلیس به یک نوع واسطه ای میان "بورژوازی رادیکال و کارگر" تبدیل شده اند، چگونه بر اثر انحصار انگلستان و تا موقعی که انحصار وجود دارد "هیچ کاری با کارگران انگلیس نمی توان کرد".

تاکتیک مبارزه اقتصادی در ارتباط با حرکت کلی کارگری از دیدگاه بسیار وسیع، دیالکتیکی و واقعا "انقلابی" مورد بررسی قرار گرفته است."

آیا نمونه انگلستان نشان نمی دهد که محدود ساختن مبارزه به مبارزه سندیکائی (که از خود طبقه کارگر نشأت می گیرد) طبقه کارگر را تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوائی و در نتیجه تحت نفوذ طبقه بورژوازی در می آورد؟ آیا عدم اشاعه ایدئولوژی سوسیالیستی به میان کارگران به معنی خلع سلاح کارگران در برابر... ادامه در صفحه ۷

## به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

**گرگی در لباس ...**

جنایات جرج بوش دفاع کردند و امروز با بی شرمی بر روی این شرکت در ارتکاب جرم خاک می پاشند. برلسکونی از ایتالیا، آنران از اسپانیا، آریل شارون و ایهود اولمرت از اسرائیل و ... مدعی پادشاهی بی تاج و تخت ایران رضا پهلوی و کیهان لندنی از ایران از نمونه های کثیفی بودند که در تمام این جنایات و اعمال ضد بشری شرکت فعال داشتند. موج ضد آمریکائی سراسر جهان را فرا گرفته بود. تئوری مبارزه با تروریسم جرج بوش که سرکوب جنبشهای اعتراضی و آزادیبخش بود با شکست فزاینده بار مواجه شد و معلوم شد که امپریالیسم در مقابله با خلقها که برای آزادی و حیثیت انسانی خویش پیکار می کنند بیر کاغذی است. همدستی جرج بوش در غارت بورس نیویورک و ممانعت از کنترل دولتی آن. اعمال نفوذ در کار مسئولین نظارت بورس و حتی شرکت فعال وی و خانواده اش در بورس بازی و سوء استفاده از مقامش در کسب اطلاعات درونی و فروش پر سود سهامش. تقسیم پس انداز نیم میلیاردی دولت آمریکا با براه انداختن جنگهای خانمانسوز در سراسر جهان میان کنسرنهای اسلحه سازی، شرکتیهای مزدور و اجیر سازی به عنوان ارتشهای خصوصی حرفه ای، کانونهای اعمال شکنجه به صورت خصوصی، شرکتیهای بزرگ بندر سازی و ساختمانی، شرکتیهای نفتی و ... و بدهکار کردن دولت آمریکا که بدهکارترین دولت جهان بوده و سقف بدهکاریش در تاریخ آمریکا و جهان مشابه خویش را می طلبد از شاهکارهای جرج بوش است. مردم آمریکا باید با کار خود این بدهکاری را پرداخت کنند. جرج بوش نسلها مردم آمریکا را به زیر بار قرض برده است. کسر بودجه در مدت ششماه به مبلغ ۹۵۶/۸ میلیارد دلار رسیده است. حکومت اوپاما اعلام کرد که در امسال کسر بودجه به مبلغ ۱/۷۵ بیلیون دلار یعنی ۱/۷۵ هزار میلیارد دلار می رسد.

اوپاما در چنین شرایط بر سر کار آمد. مردم با الهام از لنگه کفش کهنه در بیابان نعمت است، و یا ضرر را از هر جا بگیری منفعت است احساس امنیت و آرامش بیشتری پیدا کرده و امید وار شدند که به پایان این روزهای دهشتناک جرج بوشی که بدترین رجاله ای بود که بریاست جمهوری آمریکا رسیده بود رسیده اند. اوپاما با سرمایه ای وارد کار شده که جرج بوش آنرا بر باد داده بود. تنها رنگ پوست اوپاما نیست که با رنگ پوست جرج بوش فرق می کند. زبان اوپاما نیز با نوع عربده کشی جرج بوش فرق می کند. اوپاما مایل است که با پنبه سر ببرد. سفیهانه است اگر کسی تصور کند سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا را افراد جداگانه و بر اساس هوا و هوس دل خویش تعیین می کنند. در آمریکا قبل از ایران مجمع تشخیص

مصلحت رژیم تاسیس شده و بر سر همه مسایل راهبردی تصمیم گرفته است. آنها تصمیم می گیرند برای پیشبرد این یا آن سیاست معین کدام فرد را برگزینند و کدام فرد شایسته تر است و از انجام آن مأموریت بر می آید.

لحن اوپاما در مورد ایران عوض شده است و فهمیده که با قلدری و زورگویی کاری از پیش نمی برد. این است که تاکتیک جدید اتخاذ کرده بدون اینکه از اهداف خویش کوتاه آمده باشد. تفاوت جرج بوش با اوپاما مثل تفاوت سلطنت طلیان شاه الهی با مشروطه خواهان سلطنت طلب است. هدف هر دو روی کار آوردن سلطنت منفور پهلوی در ایران است. یکی با قلدری و چاقوکشی با تکیه بر ساواک و زندان و شکنجه و اعدام و حمایت از تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران و دیگری با پنهان شدن به زیر پرده "دموکراسی"، "تمدن"، "حقوق شهروندی"، "حقوق بشر" و حمایت دو رویانه از تجاوز امپریالیستها به ایران... ولی هر دو هوادار روی کار آمدن مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران به اعتبار خویشاوندی خونی وی بارضا خان میرپنج هستند.

اوپاما بیکیاره در مورد مسئله اتمی هوادار نوعی نظارت و کاهش تسلیحات کشتار جمعی است. ظاهرا مخاطب اوپاما دولت رقیب روسیه است که امپریالیستی است که بعد از ضربات سالهای نود کمر راست کرده است و در پی تسلیح و تقویت نظامی خویش است. قیافه پاسیفیست بخود گرفتن بعد از جنگ طلبیهای جرج بوش مطلوب است و هوادار دارد و می تواند سالها برتری نظامی آمریکا را در پس آن "صلح طلبیها" پنهان کند. روسها بخاطر عقب ماندگی خویش در امر تکامل تسلیحاتی ناچارا باید به تقویت خویش بپردازند و در جهان جنگ طلب وانمود می شوند در حالیکه آمریکائیها به مرحله ای از قدرت تخریبی و توانائی در آدمکشی رسیده اند که گذر از سقف آن در کیفیت توانائی آنها تغییری نمی دهد. در مورد آنها قانون فیزیکی تبادل حرارتی صادق است. در گرمای ۱۰۰ درجه سانتیگراد آب به بخار تبدیل می شود و در تمام مدت این تغییر درجه حرارت آب ثابت می ماند صرفنظر از اینکه گرمای زیر ظرف آب را افزایش دهیم و به هزار درجه سانتیگراد برسانیم یا نه. چه فرق می کند کشوری هزار بمب اتمی داشته باشد و یا هزار و یک بمب اتمی. وقتی با مثلا پنج بمب هیدروژنی و یا اتمی و یا نویترونی می شود کره زمین را نابود کرد ۹۹۵ بمب اضافی فقط تشریفاتی است و سرمایه راکد است و قدرت تهدید و ایجاد ارعابش نیز چیزی نزدیک به صفر خواهد بود.

اوپاما می خواهد با روسها برای کاهش این قدرت تخریبی وارد گفتگو شود. این مانور به وی محبوبیت می دهد، منجر به توهم در میان مردم در مورد ماهیت امپریالیسم آمریکا می شود، روسها را در موقعیت دفاعی قرار می دهد و دست امپریالیسم آمریکا را از طریق

بسیج افکار عمومی و قیافه ننه من غریبم بخود گرفتن در اعمال زور باز می گذارد. سالهاست که روسها و آمریکائیها برای کاهش قدرتهای هسته ای خود مذاکره کرده و یا به نتیجه نرسیده اند و یا اگر پشت پرده به نتیجه رسیده اند زیرا که بی رودبایستی بهم فهمانده اند بهتر است تعداد هزار بمب را به ۹۰۰ عدد برسانند چون فرقی در اساس برای آنها نکرده ولی منافع مشترکشان تامین می شود، این کارشان برای خطری که سرنوشت مردم جهان را تهدید می کند فایده ای نداشته است. از این گذشته پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی که آنرا وسیله ای کرده اند تا حق ملل دیگر را نابود کنند از آژانس جهانی انرژی اتمی می خواهد که بر کاهش قدرت هسته ای ممالکی که دارای بمب اتمی هستند نظارت کند. این ممالک از جمله آمریکا تا کنون به زیر بار این توافقنامه جهانی نرفته اند. این است که پیشنهاد آقای اوپاما به روسیه از همان اول با نیرنگ همراه است. مگر کسی جلوی آمریکا را گرفته است که به تعهداتش در مورد پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی وفادار بماند. چرا امپریالیست آمریکا از کشور ایران می خواهد که این پیمان را اجراء نکند (ایران به این پیمان وفادار است. توفان) و خودش بطور غیر قانونی این پیمان را اجراء نمی کند و در شورای امنیت سازمان ملل بطور بطور غیر قانونی بر ضد ایران که به این پیمان وفادار است با تهدید و فشار و رشوه دهی مصوبات غیرقانونی می گذراند. این ریاکاری نشانه ادامه سیاست جرج دبلیو بوش با روش ملایم و تاکتیک جدید است. اگر در سیاست اوپاما تغییری مشاهده می شد باید آن می بود که تمام مصوبات شورای امنیت در مورد ایران را غیرقانونی اعلام کند و به تحریمهای علیه ایران پایان دهد در حالیکه وی عکس آنرا انجام داده و تحریمهای علیه ایران را بطور غیر قانونی و بی سرو صدا و با لبخند ملیح برای یکسال دیگر تمدید کرده است.

اگر آقای اوپاما هوادار خلع سلاح عمومی و یا کاهش تسلیحات اتمی است باید قراردادهای آمریکا را با هندوستان ملغی کند و هندوستان و پاکستان و اسرائیل را که دارای ۲۰۰ کلاهک اتمی است در شورای امنیت سازمان ملل محکوم و تحریم نماید. اگر آقای اوپاما در این عرصه سیاست نوینی اتخاذ کرده است باید به صهیونیستهای اسرائیلی دهنه زند و تقاضای محو بمبهای اتمی آنها و نظارت سازمان جهانی انرژی اتمی را نسبت به آنها بنماید. نمی شود حلوی نقد را ول کرد و به سیلی نسیه دلخوش نمود.

این سیاست "غیر اتمی" آقای اوپاما از یک طرف زمینه معامله و مذاکره با رقیب روسیه برای چانه زنی در مسایل گوناگون است و از جانب دیگر ایجاد یک موج تبلیغاتی جهانی علیه ایران تا در مذاکرات آینده با ایران آمریکا با دست باز و از موضع "صلحجویانه" و بشردوستانه و ... ادامه در صفحه ۳

**کشتار مردم غزه، جنایت علیه بشریت است**

**گرگی در لباس ...**

ژند جنگ وارد بحث شود. امپریالیسم آمریکا در صدد است که فضای سیاسی عمومی را که در تمام جهان به نفع ایران است و همه مردم جهان با احساس عدالتخواهی حق را به جانب ایران می دهند تغییر دهد و به ایران فشار معنوی جهانی وارد کند. آنها که در عمل علیرغم جستجوی فراوان در ایران بمب اتمی نیافته اند در پی آنند که با هوچیگری نوع جدید حق غنی سازی اورانیوم را از مردم ایران سلب کنند و با اتهام زنی آمریکا را ضد بمب اتمی و ایران را هوادار بمب اتمی جلوه دهند. این سیاست جو سازی امپریالیستها بخشی از سیاست راهبردی آنها در منطقه برای جا باز کردن در خاورمیانه است.

سیاست امپریالیست آمریکا در مورد برسمیت شناختن حق ایران در غنی سازی اورانیوم تغییری نکرده است. آنها یا به بهانه خلع سلاح عمومی می خواهند از ایران شروع کنند و نه از پاکستان، هندوستان، اسرائیل و آمریکا و باین ترتیب حق مردم ایران را ضایع کنند و با پیشنهادهای نظیر بانک جهانی برای استخراج، پردازش و فروش اورانیوم غنی شده که مرکزش در نیویورک، مسکو، لندن و ژنو باشد کار نظارت امپریالیستها را بر آن کامل کرده و ریش و قیچی را دست خود بگیرند و انحصار خود را بر ماده اولیه اورانیوم در سطح جهان و کنترل همه خلقهای جهان بگسترانند. این شیوه جدید استعماری آقای اوپاماست. همه ممالک جهان از نظر حزب ما از حقوق مساوی برخوردارند. ایران همانقدر حق دارد که اورانیوم را در کشور خویش با کارشناسان و فن آوری خویش غنی سازد که کشور آمریکا، روسیه چین یا جیبونی و ماداگاسکار.

از زمان روی کار آمدن آقای اوپاما سیاستی را که مجمع تشخیص مصلحت رژیم در آمریکا در اواخر حکومت جرج بوش انتخاب کرده بود با دقت و پشتکار بیشتری به کار گرفته اند. سیاست جدید آمریکا در منطقه این است که ایران را از متحدش سوریه، لبنان و فلسطین جدا کنند. برای این کار عربستان سعودی و مصر را به کمک فرا خوانده اند و به ترکیه در منطقه نقش جدیدی اهداء کرده است. در حالیکه از این سخن می رانند که ایران قدرت منطقه است و باید آنرا برسمیت شناخت عملاً ترکیه را تقویت می کنند و می خواهد این کشور را به واسطه ای میان شرق و غرب با وظایف جدید مطرح کنند. اوپاما در سفر ترکیه تلاش می کرد از تمامیت ارضی ترکیه در مقابل خواست جدائی کردها برای ایجاد یک دولت مستقل حمایت کند و بر آن تکیه نماید. وی با سرکوب کردهای انقلابی موافق است در حالیکه معتقد است برای موثر بودن این سرکوب باید به پاره ای امتیازات به کردهای جنوب ترکیه تن در داد و حقوق دموکراتیک آنها را تا حدودی که به تمامیت ترکیه و مقامی که در منطقه بدست می

آورد ضربه نزنند برسمیت شناخت و تحقق بخشید. آنها خواستار عادی شدن روابط ترکیه با ارمنستان که متحد ایران است هستند و می خواهند ارمنستان را از ایران و روسیه دور کنند و از طریق آذربایجان، ارمنستان و گرجستان جبهه جنوبی روسیه را تضعیف نمایند. ترکیه با روابط حسنه اش با اسرائیل دروازه ورود صهیونیستها به ممالک اسلامی، به شرق و منطقه است. نقش ترکیه در ناتو و اروپا تقویت می شود و به عنوان وزنه ای در مقابل ایران خواهد بود. ترکیه بارها تمایل خویش را برای ساختن نیروگاههای اتمی بیان کرده و در این زمینه با روسیه وارد مذاکره شده است. اینکه ترکیه از این حق قانونی خویش استفاده می کند باعث رنجش خاطر اسرائیل و آمریکا و اروپا نمی شود. همین نمونه ایران و ترکیه و نوع برخورد جامعه جهانی با آنها نشان می دهد تا به چه حد موازنه جهانی بر زورگوئی و گردن کلفتی و بی قانونی و خودسری استوار است. همین واقعیت می طلبد که در چنین نظامی باید برای حفظ بقاء قوی شد.

اوپاما در کنار این مسئله از سیاست عربستان سعودی که تلاش می کند سوریه که کشوری سنی مذهب و عرب بوده و همچنین سازمان حماس را که سنی مذهب و عرب است از ایران جدا کرده و توسط جلب سوریه با یاری اعراب ارتجاعی منطقه و سوریه، جنبش لبنان را که شیعه مذهب و متحد ایران است را سرکوب کرده و در نتیجه از نفوذ ایران در منطقه کاسته، حمایت می کند. فشار اعراب به حماس تا با محمود عباس همدست صهیونیستها کنار آمده و یک حکومت "وحدت ملی" ایجاد کند و به همکاری با ایران خاتمه دهد، از این نقطه نظر است. آنها نخست با یاری اسرائیل، مصر، اردن، مراکش ... کوشیدند با قتل عام مردم فلسطین و مبارزان حماس که حزب سیاسی مردم فلسطین است (توجه کنید ارتجاع جهانی و ایرانی بدروغ این نماینده مردم فلسطین را مانند صهیونیستها و فاشیستها گروه تروریستی جا می زند و تبلیغ می کند-توفان) کار حماس را یکسره کنند. آنها نه تنها در این پیکار شکست خوردند بلکه آبرویی نه برای آنها و نه برای صهیونیستهای اسرائیلی باقی ماند. صهیونیستها و همه همدستانشان در جهان جنایتکار جنگی محسوب شدند. جنایتکارانی که می خواستند حق زندگی را با قوم کشی از مردم فلسطین بگیرند. این شکست ارتجاع در منطقه هم نفوذ حماس و هم نفوذ ایران را در منطقه و ممالک عربی و مسلمان افزایش داد. امروز عربستان سعودی و مصر در پی آنند تا جبهه ای از اعراب با سیاست تفرقه افکنانه جنگ عرب و عجم و یا شیعه و سنی علیه ایران بر پا کنند و "جنگ" با ایران را "وینتامیزه" نمایند. اوپاما باید از دور ناظر صحنه بماند و خودش را درگیر معرکه نکند تا به چهره "صلحجویانه اش" خدشه ای وارد شود. دول ارتجاعی عرب

و ارتجاع منطقه باید سیاست جرج بوش را با استتار اوپاما در مورد ایران ادامه دهند. ادعاهای بی شرمانه مالکیت بر جزایر سه گانه خلیج فارس، پافشاری بر نام جعلی "خلیج عربی"، سلب مالکیت کردن غیر مستقیم از مستعلات ایرانیان در دوی، تحریکات در منطقه برای تجزیه خوزستان، خرابکاری در بلوچستان و دامن زدن به جنگ شیعه و سنی در پاکستان و عراق و عربستان سعودی و بحرین و ... همه و همه گوشه ای از این سیاست است که منطبق با سیاست آمریکا و اسرائیل است. اوپاما در پی آن است که قبل از مذاکره مستقیم با ایران بازوها و شاخکهای ایران را در منطقه کوتاه کند، از نفوذ ایران بکاهد و با طرف ضعیف به مذاکره بنشیند که دست بالا را برای تحمیل نظریات خویش داشته باشد. دور کردن سوریه از ایران و تائید نفوذ سوریه در لبنان و حمایت مالی عربستان سعودی از سوریه، پافشاری اعراب که سازمان حماس را به عنوان حزب سیاسی برسمیت بشناسند و نام آنها و حزب الله لبنان را از صورت اسامی تروریستها خارج کنند تا بتوانند براحتی طرف مذاکره با اسرائیل قرار گیرند، اقداماتی است که اگر با موفقیت روبرو شود از نفوذ ایران در منطقه می کاهد. آنها در عراق تا حدودی موفق شده اند از نفوذ ایران بکاهند. البته آمریکائیا با شرایط بحرانی که در پاکستان بوجود آمده و نیروهای مذهبی قدرت گرفته و خطوط تدارکاتی نیروهای تروریست جهانی برای ادامه اشغال افغانستان را قطع می کنند با وضعیت دشواری روبرو شده اند. تنها راه رساندن کمک به افغانستان از طریق ایران و تاجیکستان است که در مورد اخیر باید ریش و قیچی را بدست روسیه بدهند و تابع شل کن سفت کن آقای پوتین بشوند. روسیه برایشان رقیب نامطمئن است.

آنها ایران را به مذاکره برای رسیدگی به مسئله افغانستان دعوت کردند. مفسران آنرا پیروزی ایران خواندند ولی همکاری ایران با آمریکا برای ادامه اشغال افغانستان هرگز به نفع ایران نخواهد بود. مردم کشور ما هرگز موافق آن نیستند که ملت همسایه ما افغانستان در زیر سم ستوران قوای اشغالگر قرار داشته باشد و مردمان آنرا به جرم مسلمان بودن قتل عام کنند. روزی نیست که به بهانه مبارزه با القاعده که ربطی به مردم افغانستان ندارد و اعراب وارداتی به افغانستان هستند مردم عادی را بدون حساب و کتاب قتل عام نکنند. هیچ ملتی نمی تواند اشغال و سرکوب توسط اشغالگران را تائید کند. مردم ایران باید تا زندگی برپاست در کنار مردم افغانستان زندگی کنند و احترام متقابل با آنها داشته باشند. نمی توان ایران را به پل پیروزی تروریستها برای ادامه اشغال افغانستان بدل کرد. ایران از این مسئله فایده نخواهد برد. جز اینکه تمام منطقه شرق ایران بزیر نفوذ امپریالیستها می رود. قوای نظامی آنها تمام منطقه را... ادامه در صفحه ۴

**نازیهای اسرائیلی باید به خاطر جنایاتشان در نوار غزه در دادگاه نورنبرگ محاکمه شوند**

**گرگی در لباس ...**

اشغال می کنند و این خطری برای استقلال و تمامیت ارضی ایران است. افکار عمومی جهان را علیه ایران برمی انگیزد و جز سرزمین سوخته در شرق چیزی برای ایران باقی نمی ماند. ایران دارای آن توانایی نظامی و نفوذ سیاسی نیست که این راههای تدارکاتی را هر وقت خواست قطع کند و از نیروهای بیگانه بخواهد که خاک ایران را ترک کنند. حال اگر خاک ایران را ترک نکردند چکار باید کرد؟ کدام ارگان جهانی است که از حقوق کشور ما حمایت می کند. هیچکس. کشوری که خودش به اشغالگران تروریست پاری رسانده خود اینک قربانی همان تروریستها شده است. می خواستی کور شوی و بدام امپریالیستها نیفتی. این جوابی خواهد بود که ملت‌های منطقه و جهان به ما خواهند داد. شرکت ایران در سرکوب مردم افغانستان و همدستی با تروریست‌های جهانی به صلاح مردم منطقه و ایران نیست. این امتیازی نیست که ایران بدست می آورد. امتیازی است که تروریست‌های جهانی به سرکردگی باراک اوباما کسب می کنند و کشتی شکسته خود را از دریای بحران زده افغانستان بیرون می کشند. تا زمانیکه مردم افغانستان بدست خویش سرنوشت خود را تعیین نکنند افغانستان روی آرامش را نخواهد دید. همدستی با اشغالگران کاشتن تخم نفاق و تفرقه در شرق ایران است که می تواند مادر بحران‌های بعدی میان ایران و افغانستان مستقل باشد.

شرکت ایران در تامین راههای تدارکاتی با امپریالیست‌های تروریست کشیده شدن پای ایران بطور فعال به جنگ منطقه است، دشمنی با افغانها را تشدید می کند که می تواند سرمنشاء جنگ‌های بعدی باشد. این کار در عین حال همدستی با امپریالیست‌هاست. ایران به عنوان دست دراز شده امپریالیسم در منطقه عمل می کند و دود این همدستی به چشمان مردم ایران و آینده کشور ما خواهد رفت.

خیال خامی است اگر تصور شود دادن چنین امتیاز بزرگی به امپریالیست‌ها آنها را سر رحم می آورد که حقوق قانونی ایران را برسمیت شناخته از خرابکاری در ایران دست برداشته از تقویت جریان‌های تجزیه طلب ناسیونال شونیست کاسته و بودجه سازمان‌های جاسوسی آمریکا برای اختلال در ایران و خریدن اپوزیسیون "انقلابی" ایران را کاهش دهند. امپریالیست آمریکا بجای هل من مبارز طلبی و رجز خوانیهای جرج بوش با سیاست جنگ فرسایشی به ایران روی آورده و دست حاکمیت ایران را در پوست گردو قرار داده است. این مانور آمریکا در میان حاکمیت ایران دو دستگی ایجاد کرده و آنها را از درون تضعیف نموده است. دعوای انتخاباتی و تغییر چهره نامزدهای ریاست جمهوری حاکی از همین مانور آمریکا و ولوله ایست که در حاکمیت ایران افتاده است. توپ اکنون در زمین ایران است و باید در مقابل "ملاطمت" باراک حسین

اوباما روش مناسب مقابله را پیدا کند. آمریکا طبیعتاً با هر رژیم‌ی که منافع امپریالیست آمریکا را در منطقه حفظ کند کنار می آید و به آنها امان نامه می دهد. آنها همین کار را در افغانستان با طالبان‌های "معتدل" می کنند چرا آنرا با جمهوری اسلامی نکنند. اینها که از "طالبان‌های معتدل" معتدلترند. این طالبان‌های "معتدل" تا دیروز همان تروریست‌های سنگ دل و عقبرگرا بودند ولی امروز بر اثر مصلحت زمانه "انقلابی و معتدل" تفسیر می شوند. رژیم جمهوری اسلامی هم می تواند از امروز به فرد از محور شرّ به محور حسن بدل شود.

ماهیت سیاست راهبردی امپریالیست آمریکا در منطقه تغییری نکرده است. آمریکا ضمنی رژیم جمهوری اسلامی را برسمیت شناخته و آماده تبادل سفیر با آن است. ولی آمریکا از زورگویی خویش دست برداشته است. اوباما همان حرف‌های جرج بوش را با زبانی دیگر تکرار می کند. وی گرگی در لباس میش است. منافع مردم ایران ولی حکم می کند که دست امپریالیست‌ها و بویژه امپریالیست آمریکا از منطقه کوتاه شود. حقوق قانونی ایران برسمیت شناخته شود، قطعنامه‌های ضد ایران در شورای امنیت پس گرفته شود، حق غنی سازی اورانیوم بدون چون چرا برای ایران برسمیت شناخته شود، محدودیت تحصیلی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور در مورد انتخاب رشته تحصیلیشان ملغی شود. به اشغال سرزمین‌های عراق، افغانستان، فلسطین خاتمه داده شود. به اسرائیل صهیونیست که بزرگترین تروریست منطقه و یک رژیم فاشیستی و ضد دموکراتیک است دهنه زده شود و رهبران آن در دادگاه نورنبرگ بعنوان جنایتکاران جنگی علیه بشریت محاکمه و محکوم شوند. هرگونه مصالحه با امپریالیست‌ها ممکن است طول عمر رژیم اسلامی را چند صباحی بیشتر کند ولی عزم مردم ایران برای سرنگونی این رژیم خودفروخته و خائن را چند برابر خواهد کرد. این مردم ایران هستند که چنین رژیم‌هایی را سرنگون خواهند کرد.

\*\*\*\*\*

**ریاکاران و سیاست ...**

و در آینده نیز جبهه‌های مشابه از چنین کمک‌هایی برخوردار خواهند بود. یاری گرفتن ننگ نیست وقتی زمینه مادی استفاده از این کمک‌ها برای آمال یک ملتی فراهم است باید کمک مالی گرفت. این کمک‌ها را نباید با پول گرفتن سلطنت طلبان از سازمان "سیا"، پاره ای سران جبهه ملی در خارج از کشور از عراق و لیبی و سوریه، و یا کسانی که با دست گدائی به سمت وزارت امور خارجه هلند و یا موساد اسرائیل می روند و اعمال خرابکارانه و جاسوسی خویش را با "کمک‌های بی قید و شرط" آرایش می کنند اشتباه گرفت. این درپوزه گانی که باین اقدامات مبادرت می

ورزند نه جنبش توده ای اند و نه مورد احترام مردم، برخی از این دکانها را حتی مردم نامشان را نیز نشنیده اند. پولی که آنها می گیرند برای خبر چینی و تخریب در مبارزه است، برای این است که اساساً بتوانند روی پای خود بایستند، بود و نبود آنها به این کمک‌ها ربط دارد. آنها اساساً متکی بر نیروی خود نیستند. این قبیل اخاذیها ننگ است و بهمین جهت نیز با "سینه سپر" کرده از آن یاد نمی کنند. حزب الله لبنان و یا سازمان حماس اگر از ایران کمک مالی دریافت کنند کار نادرستی انجام نداده اند. آنها برای تحقق سیاست درستشان که مبارزه با صهیونیسم و امپریالیسم در منطقه است باید از هر امکانی که بدست می آورند و به زبان علمی باید از وجود تضادهای در منطقه برای حل مسئله اساسی فلسطین استفاده کنند. مفتزبان به مبارزه مردم فلسطین بر اسرائیل جنایتکار که تمام موجودیتش بر روی دلارهای آمریکائی و یوروی اروپائی و پاند انگلیسی بنا شده است چشم می پوشند. اگر کمکی به حزب الله و حماس نشود آنها بر روی پای خود می ایستند و به نیروی خود متکی اند ولی حتی اگر یکرز کمک‌های امپریالیستی به اسرائیل قطع شود سرزمین صهیونیست‌ها لت و پارمی شود. در مورد این کمک‌ها نظر ضد انقلابیهای ایرانی بسیار خطا پوش است.

آنها تبلیغ می کنند مردم ایران گرسنه اند و جمهوری اسلامی پول مردم ایران را به فلسطینیها می دهد. ریشه این تبلیغات اگر خوب بنگریم فاشیستی و ضد عرب است. ریشه این تبلیغات حتی میهنپرستانه نیز نیست، سوء استفاده از احساسات ملی مردم است تا از اسرائیل دفاع کنند. واقعیت این است که ما ملت‌های منطقه تاریخ مشترکی داریم و باید در هزاران سال آینده نیز در کنار همدیگر زندگی کنیم. همدردی و کمک به سایر ملت‌هایی که نیاز به آن دارند، باید در سیاست خارجی هر رژیم‌ی که در ایران بر سر کار می آید منظور شده باشد. طبیعی است هر کشوری بر اساس توانائیهای خویش باید به کمک‌های انسانی دست بزند. صرفنظر از این منطقه و تمامیت ارضی ایران را جنبش فلسطین و لبنان تهدید نمی کنند، صهیونیست‌های اسرائیل و امپریالیست‌ها تهدید می کنند، آنها برای تجزیه ایران مشغول توطئه هستند، حقوق قانونی ایران را در مجامع بین المللی به زیر پا می گذارند و بهانه آنها این است که رژیم ایران یک رژیم بنیادگراست، همان کاری را که در نوار غزه به نمایش گذاردند می خواهند در مورد ایران بکنند. سرکوب و تضعیف اسرائیل و آمریکا در منطقه به نفع منافع ملی ایران است صرفنظر از اینکه چه رژیمی بر سر کار باشد. ولی ماهیت تبلیغات کسانی که بیکباره "عاشق" ایران شده اند نه تنها ضد انسانی، فاشیستی و ارتجاعی است، این هدف را دنبال می کند که اسرائیل را در منطقه تقویت کند. آنها دقیقاً با همین تفکر رژیم جمهوری... ادامه در صفحه ۵

**رهبران آمریکا و اسرائیل باید بعنوان جنایتکاران ضد بشر در یک دادگاه جهانی محاکمه شوند**

**ریاکاران و سیاست ...**  
اسلامی را که مورد نفرت عمومی در ایران است با هزار و یک بند به حماس و حزب الله وصل می کنند تا جنایت اسرائیل را در نوار غزه لاپوشانی نموده و تحت الشعاع این تبلیغات ارتجاعی قرار دهند.

این ایرانیها مانند همه روسای "دموکرات" و "بشر دوست" اتحایه اروپا و آمریکا و متحدینشان با خونسردی بر این آدمکشی ها صحنه گذاردند و مرتبا از پرتاب موشکهای حماس که از ایران دریافت می کنند بطور تحریک آمیز بدروغ سخن گفتند تا پای ایران را نیز به میان بکشند. اینکه حماس حق دارد هر لحظه و بهر کجا که خواست موشک پرتاب کند، نباید مورد انکار قرار گیرد. سازمان حماس حق دارد برای رهائی فلسطین از دست صهیونیستها مبارزه کند و تا زمانیکه کشورش اشغال است این مبارزه برحق را تا فرجام آن به پیش ببرد. اسرائیل نوار غزه را با خاک یکسان کرده است ولی موشکهای دست ساز حماس که امکان هدایت نیز ندارند تا کون نتوانسته خسارت چشمگیری در اسرائیل به وجود آورد و به قتل کسی منجر شوند. این موشکها صرفا جنبه سیاسی و سمبلیک دارند و فریادهای مقاومت ملتی ستمدیده را بیان می کنند. صهیونیستها و امپریالیستها ولی مرتب از "ارسال اسلحه های ایران برای حماس" دم می زنند تا اجاق جنگ و دروغ را گرم نگهدارند. واقعیت این است که اسرائیل اشغالگر است و نه کسی که از هستی خویش دفاع می کند. غرب "متمدن" به جعل وقایع مشغول است و جای علت و معلول را عامدانه عوض می کند. واقعا مضحک است که کسی موشکهای سمبلیک، دست ساز، با برد کم و تاثیر محدود حماس را علت تجاوز اسرائیل جا بزند. چنین سیاستمدارانی به درجه فهم مردم کشورشان توهین می کنند.

طبیعتا کسانی هم هستند که ناسنجیده و بدون تعمق اظهار نظر می کنند ولی اگر خوب بنگرند خواهند دید که همه این تبلیغات یک بازی بیشتر نیست، نفی جنبش فلسطین، نفی مبارزه مردم لبنان، به اسارت گرفتن ممالک منطقه، کنترل نفت خاورمیانه، نفی حقوق قانونی ملت ایران، تجاوز به عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین، سوریه و ایران ... سرچشمه تمام این دسیسه ها واحد است، نموده‌های گوناگون، ماهیتش یکسان.

تاکتیک هوادران شبه انقلابی اسرائیل در میان ایرانیان جالب است. وقتی جنبشهای ضد جنگ در سراسر جهان به صورت میلیونی بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم بسیج می شوند و این شبه انقلابیهای ایرانی در موقعیت نامناسبی قرار می گیرند راه می افتند و با تبلیغات فرعی در مورد "حقوق زنان"، "مسئله ملی"، "لغو اعدام"، "آزادی همجنسگرائی" و ... در مقابل جنبش مردمی آلترناتیو علم می کنند تا جنبش عمومی را به تفرقه کشانده، بی عملی و

را در سیر تحولات تاریخی و رو به تکامل آنها از پائین به بالا مورد ارزیابی قرار داد. هیچ پدیده ای ثابت نیست. سکون نسبی و حرکت مطلق است اینها مقولات علمی ماتریالیسم دیالکتیک هستند. بهمین جهت برخورد بهر پدیده زنده ای باید از بدو پیدایش، دوران کودکی، بلوغ، جوانی و کهولت مورد ارزیابی قرار گیرد. این قانون در مورد حماس همانقدر صادق است که در مورد سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب توده ایران در حال و گذشته، همه سازمانهای چریکی مسلح که می خواستند با موتور کوچک موتور بزرگ را براه اندازند و ... صادق می باشد.

تکرار تهوع آور پیدایش حماس که برای نخستین بار حتی پاره ای از اسناد آنرا حزب کار ایران (توفان) در حدود بیش از ده سال پیش منتشر نمود، نمی تواند توجیه گر مواضع ارتجاعی امروز ریاکاران باشد. زمانیکه سازمان فتح بنام یک نیروی انقلابی و "لائیک" از منافع ملت فلسطین حمایت می کرد، اسرائیلیها سازمانهای اسلامی را برای تفرقه در مبارزه ملی مردم فلسطین تقویت کردند و به آنها پر و بال دادند. سیاست تقویت مسلمانان بر ضد کمونیستها سابقه طولانی تر دارد. ما نقش این بنیادگرایان را در اندونزی و ایران در زمان ملی شدن صنعت نفت و مصر، افغانستان،

پاکستان و سایر ممالک اسلامی بر ضد جنبش مترقی و انقلابی کمونیستی دیده ایم. ما می دانیم که مذهب علی الاصول اسلحه تحمیق زحمتکشان در دست طبقات حاکمه است. حتی خمینی این نظریه ارتجاعی را طرح کرد که مبارزه مردم فلسطین یک مبارزه اسلامی است و نه ملی. برای وی "دموکراتیک و ملی" هر دو فریب خلق بودند. این نظریات ارتجاعی خمینی در فلسطین با بی اعتنائی روبرو شد. حماس از جمله سازمانهای تفرقه افکنی بود که بر ضد آمال مردم فلسطین بلند شد و با اخوان المسلمین مصر در ارتباط قرار داشت. تلاشهای این سازمان در تفرقه نهضت فلسطین بجائی نرسید و همواره با شکست مواجه شد. محبوبیت حماس از آنجائی شروع شد که سازمان الفتح به سازش و همکاری با صهیونیستها دست زد و قرار داد اسارت آور اسلو را امضاء کرد و به آرمانهای ملت فلسطین پشت نمود. سازمان حماس پرچمی را که الفتح به زمین انداخته بود بدست گرفت و محبوبیتی کسب کرد که تمام دسیسه های جهانی و اتهاماتی نظیر "تروریست" نتوانسته اند آنرا از بین ببرند.

حال فایده این کار چیست که ما در شرایطی که اسرائیلیها و آمریکائیکها کمر به قتل عام مردم فلسطین بسته اند و برایشان حماس و سایر نیروهای متشکل فلسطینی فرقی ندارند، شیپور بدست بگیریم و مدعی شویم که رابرت دریفوس یهودی در کتابش پرده از پیدایش سازمان حماس برداشته است و نشان داده که این سازمان با اخوان المسلمین مصر رابطه داشته است. فایده ... ادامه در صفحه ۶

خرابکاری خویش را کتمان کرده و در زیر نقاب "ضد رژیم" خود را مخفی کنند. این عده کلاشند، انقلابی نیستند، سیاست پرولتری را با کاسبکاری عوضی گرفته اند. آنها نه تاکتیک دارند و نه استراتژی، مبارزه سیاسی برای آنها مشغولیات و سرگرمی است. این است که باید دانست، هر مبارزه ضد رژیمی "مبارزه ضد رژیم" نیست، خرابکاری در مبارزه ضد رژیم است. هم اکنون رژیم جمهوری اسلامی در کار مبارزه مردم ایران که به حمایت از مردم فلسطین برخاسته اند اخلال می کند. تجمع مردم را برهم زده است و دارودسته های لباس شخصی که همان اوباشان شعبان بی مخی هستند با قمه و چاقو به مردم حمله کرده اند. رژیمی که واقعا قصد داشته باشد از جنبش فلسطین دفاع کند باید مسرور باشد از اینکه مردم ایران به صورت خودجوش و نه فرمایشی به حمایت از مردم فلسطین برخاسته و برای آنها کمک جمع می کنند، اعلامیه پخش می کنند. ماهیت تفرقه افکنانه و مزورانه این کار رژیم جمهوری اسلامی با ماهیت کار آن شبه انقلابیهای ایرانی تفاوتی ندارد. هر دو تفرقه افکنانه و خرابکارانه و ارتجاعی است.

### حماس کیست؟

چرا باید در مورد حماس و حزب الله گفت و نوشت. زیرا بتدریج گذشته حماس بویژه وسیله ای شده تا شبه انقلابیون و تروتسکیستها به نفی جنبش فلسطین در خدمت منافع اسرائیل بپردازند. بتدریج سیاست ارعاب امپریالیستها و صهیونیستها در عرض ۸ سال گذشته پاره ای را مرعوب ساخته است. آنها مسخ شده اند و با مغز خود نمی اندیشند.

سخن گفتن در این زمینه و نقش حماس در گذشته و حال بسیار مهم است زیرا حمله به حماس به عنوان یک سازمان تروریستی اسلامی و همدست جمهوری اسلامی در منطقه به صورت ترجیح بند مشتکی تروتسکیستها و انقلابی نماهای ایرانی شده تا با جار و جنجال در این مورد و سیاست ارعاب و اتهام و فضا سازی مملو از دروغ و جعل و آشفته فکری هم از صهیونیستها و امپریالیستها دفاع کنند و هم بیعملی خویش را پنهان کرده و شکست تنورهای مسخره خود را استتار نمایند. حمله به گذشته حماس و کار باستانشناسانه آنها بجای تحلیل مشخص از شرایط مشخص برای راهگشائی و خدمت به مردم منطقه نیست. سیاست آنها در عمل خرابکاری در جنبشهای حمایت از مبارزه مردم فلسطین و جبهه های ضد جنگ جهانی است. یکبار برای همیشه باید به این بحث موزیانه خاتمه داد و دست این دستآموزان را برملا کرد. باید تحلیل مارکسیستی لنینیستی زنده و بالنده را بجای درک ایستا و عقب مانده و میرنده از رویدادها قرار داد. دیالکتیک مارکسیستی به ما آموخته است که برای تحلیل پدیده ها و روندها باید آنها

**صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم**

**ریاکاران و سیاست ...**  
این کار چیست که بگوئیم حماس "دست آموز" اسرائیل بوده است؟ این فیل را کسانی هوا می کنند که می خواهند بدون شرم دو طرف را محکوم کرده و توجیهی برای آدمکشی اسرائیلیها پیدا کنند. این توجیه البته نه تنها در نوار غزه بلکه در آینده، همه جا حتی در ایران، کاربرد خواهد داشت. چنین تفکری که قتل عام مسلمانان را مترقی جلوه می دهد در ماهیت خویش فاشیستی است.

این تفکر کسانی است که تاریخ را ایستا و ساکن می نگرند و از تحلیل مشخص از شرایط مشخص فرار می کنند. تبلیغات کنونی آنها که مرتباً به این تاریخچه به صورت معیوب استناد می کنند و یا جنایتکارانه مدعی می شوند که باید موشک پرانی حماس را نیز محکوم کرد چون یک کار تروریستی است، امروزه بطور روشن در خدمت صهیونیستهاست و ظاهراً به صورت "بی طرفانه" دو طرف را محکوم می کند. این عده مسئولیت بخش کوچکی از جنگ روانی صهیونیستها را بعهده گرفته اند. نقش آنها ضد انقلابی است.

اگر حماس عامل آمریکا و اسرائیل است چگونه می شود مبارزه مردم فلسطین را در نوار غزه و سواحل غربی، گروگانگیری این مردم و گرسنگی و تشنگی دادن به آنها، اختلافات محمود عباس هوادار سازش با اسرائیل و سازمان حماس که مخالف سازش و هوادار آزادی فلسطین است، تروریست خواندن حماس توسط امپریالیستها، حمله تبلیغاتی به ایران که از تروریستهای حماس و حزب الله دفاع می کند و... را توضیح داد؟ اگر حماس بنیادگرای مذهبی اسلامی ضد کمونیست است، مگر لیکودهای یهودی و صهیونیستهای بنیادگرا که رژیم جمهوری یهودی در اسرائیل برپا کرده اند و دست دراز شده آمریکا در منطقه هستند مترقی اند؟ چگونه است که بنیادگرایهای یهودی خوب و بنیادگرایهای مسلمان شرومند؟ چگونه است که اسرائیل آمریکائی با حماس آمریکائی و اسرائیلی می جنگد؟ روشن است که این روشنفکران تنها به کار آشفته فکری اشتغال دارند و نمی خواهند چیزی برای مردم روشن شود.

روشن است که اگر کسی مسایل را دیالکتیکی ندیده و مغرضانه بنگرد کارش به این پرت و پلا گوییها می رسد. مگر رهبران الفتح از درون جریانهای اسلامی بیرون نیامدند؟ جنبش نخستین فلسطین در اساس خود اسلامی بود. احمد شقیری مصری رهبر این جنبش می خواست همه یهودیها را بکشد و بدریا بریزد. از درون این جنبش با رشد مبارزه ملی و طبقاتی و آگاهی اجتماعی رهبران جنبش الفتح نظیر یاسر عرفات زاده شدند که مسئله اساسی انقلاب در فلسطین را درک کردند. ندیدن این تحول الفتح و چسبیدن به روز تولد افراد خدمتی به تحلیل از اوضاع کنونی نمی کند. توگویی

همه این مدعیان "کمونیسم" و "انقلابیها" از شکم مادرشان کمونیست و انقلابی زاده شده اند. در همین ایران خود ما، "سازمان پیکار" از درون یک سازمان مذهبی بنام "سازمان مجاهدین خلق" با چرک و خون زاده شد. ندیدن حرکت پدیده ها و روندها و نفهمیدن این اصل مارکسیستی که برای تحلیل پدیده ها باید آنها را در سیر حرکت تاریخی تحولشان مورد توجه و کنکاش قرار داد کار را به پرگویی روشنفکرانه و تشویق به بی برنامه گی می کشاند. باید امروز اظهار نظر کرد که سازمان حماس آلت دست اسرائیل و آمریکا است یا نماینده و منتخب یک انتخابات دموکراتیک و تنها مقام قانونی رسمی که بتواند در مذاکرات سخن بگوید. اینکه حماس مذهبی است و مسلمان بنیادگراست هیچ چیز را حل نمی کند. تنها زمینه آدمکشی و جنگ روانی را برای بربرها فراهم می آورد. حال به مصاحبه سخنگوی جبهه خلق برای آزادی فلسطین که سازمانی انقلابی و غیر مذهبی می باشد در مورد مبارزه اخیر در نوار غزه و همکاریش با حماس توجه کنید.

**"سرویس ما ان نیوز:**

**سوال: اما جبهه خلق برای رهایی فلسطین یک جنبش سکولار است. آیا این امر مشکلی در همکاری با حماس که اعتقاد به یک جامعه اسلامی و دولت اسلامی دارد، ایجاد نمی کند؟**  
**پاسخ: ما و حماس، هر دو به اردوی مقاومت تعلق داریم، اردوی مقاومتی که از خلق ما، موضوع ما و حقوق بنیانی ما دفاع می کند. ما و حماس، هر دو مذاکرات و همکاری با قوای اشغالگر را که راه حلش براساس انکار موجودیت و حقوق ماست، رد می کنیم. ما هر دو نیرو، بطور متحد علیه کشتار و قتل عام خلق فلسطین، پیگیری کنیم. آنچه که اکنون جاریست، ما را متحد می کند، اتحاد در نبرد برای خلق ما، برای موضوع ما و برای حقوق ما."**

**شرایط مشخص کنونی چیست؟**

سازمان الفتح اکنون با رهبران سازشکار به دام ارتجاع افتاده است و با آن سابقه تاریخی درخشان بیک گروه مزدور اسرائیلی بدل شده که همه حقوق کارکنانش را اسرائیلیها می پردازند. آموزش نظامی و سلاحهای پلیس الفتح متعلق به اسرائیلیهاست. آنها با کودتا و یاری گرفتن از محمد دهلان سرپرست نیروهای امنیتی الفتح تلاش کردند کنترل مناطق فلسطینی را به کف آورند و بعد از شکست از مردم فلسطین آقای محمد دهلان و یارانش به اسرائیل فرار کرده و به آنجا پناهنده شدند، آنها به یاری اسرائیلیها کنترل سواحل باختری اردن را به کف آورده اند و از نمایشات اعتراضی مردم فلسطین علیه جنایات اسرائیل جلوگیری کردند و می کنند، زندانها را از فلسطینی ها انباشته اند، محمود عباس که در ۹ ژانویه دوران ریاست جمهوریش به پایان رسیده با گردن

کلفتی و شیوه غیر دموکراتیک بیاری تروریسم صهیونیستها و امپریالیستها سر کار مانده و کنار نمی رود. وی هرگز نماینده مردم فلسطین نیست، نماینده صهیونیستهای اسرائیل است. یک انتخابات دموکراتیک مجدد، بدون تقلب و دخالت اسرائیلیها و آمریکائیه و متحدینشان، محمود عباس را به مزبله تاریخ می فرستد. ولی آنها مخالف انتخابات آزادند زیرا پیروزی حماس در این انتخابات قطعی است. بخصوص بعد از پیروزیهای اخیر آنها در نوار غزه. محمود عباس و سازمانش الفتح برای اسرائیلیها در زمان جنگ جاسوسی کردند، با حسنی مبارک و پادشاهان اردن و عربستان سعودی و دولت اسرائیل به محاصره متحد نوار غزه دست زدند و در سرکوب فلسطینیها همکاری نمودند. آنها حتی به صورت غیر دموکراتیک، فقط از آزادی زندانیان هوادار الفتح که در زندانهای اسرائیل بودند دفاع کردند و از اسرائیلیها خواستند که برای تقویت آنها در مقابل مردم فلسطین که رهبری مبارزانشان در دست سازمان حماس است تنها اعضاء الفتح را از زندانها آزاد کنند و اسرائیلیها این کار را در جهت تقویت همدستانشان در فلسطین انجام دادند. مردم فلسطین این رویدادها را می بینند و احمق نیستند. در فلسطین تنها دو سازمان مطرح وجود دارد که در مذاکرات می تواند بنام مردم فلسطین سخن گوید. "الفتح" و "لائیک" و سازشکار که نفوذش را روزانه از دست می دهد و در حال حاضر بیاری اجانب بر سر کار است و یا حماس اسلامی که از آرمانهای ملی مردم فلسطین دفاع می کند. کدامیک از این سازمانها دارای سیاست ملی و ضد الحاق و بردگی اند؟ الفتح و یا حماس؟ بنظر ما سازمانهای سیاست ملی و مترقی دارند که در جهت حل مسئله اساسی انقلاب در کشورشان گام می گذارند صرف نظر از اینکه چه ایدئولوژی داشته باشند. مهم دفاع از آمل استقلال طلبانه مردم فلسطین است، مهم خواست خروج اشغالگران از سرزمین فلسطین و بهر قیمت است. سازمانی سیاست ملی و رهانیبخش داراست که بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم بجنگد و نه اینکه همدست آنها باشد. جلال طالبانی "لائیک" است، ولی دولت دست نشانده آمریکا و اسرائیل در کردستان عراق است و لذا ارتجاعی و خطرناک برای همه خلقهای منطقه است. صرف "لائیک" و یا "اسلامی" بودن بیان ماهیت سیاستها نیست. مسایل را باید از نقطه نظر منافع مبارزه طبقاتی و سیاسی مطرح نظر قرار داد. محمد رضا شاه "لائیک" بود، خواهرش اشرف از خودش "لائیک تر" آیا می شود باین اعتبار آنها را انقلابی جا زد. هرگز! پس آنان که به جعل واقعیت مشغولند و می خواهند بن بست سیاسی خویش را با ارباب و اتهام به دیگران ببوشانند ریاکارانی هستند که با محکوم کردن دو طرف و تحقیر مبارزه مردم... ادامه در صفحه ۷

## مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی

کسانیکه برای قاتلان سند برانت جمع می کنند از قاتلان ضد بشرترند. کیهان لندن با مقالات تحریک آمیز و سراپا دروغش جزو این جنایتکاران قرار دارد. اینها آنوقت می خواهند ایران را نجات دهند!! نجات ایران برای آنها تکرار عراق، لبنان، افغانستان و فلسطین است.

\*\*\*\*\*

### تکامل نه ...

به معنی خلع سلاح کارگران در برابر ایدئولوژی بورژوازی نیست؟ آیا نمونه انگلستان بر این حکم لنین صحه نمی گذارد که "یا ایدئولوژی بورژوازی سوسیالیستی، در اینجا حد وسطی وجود ندارد!؟ هرگونه کوچک شمردن ایدئولوژی سوسیالیستی، هرگونه دوری از آن، بخودی خود به معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است؟"

(چه باید کرد؟) در انگلستان حزب کمونیست وجود نداشت تا "در میان کارگران آگاهی روشن و دقیق در باره آنتاگونیسم شدیدی که در میان بورژوازی و پرولتاریا وجود دارد بیدار کند تا در فرصت مناسب کارگران بتوانند در شرایط سیاسی و اجتماعی ایجاد شده توسط رژیم بورژوازی را به همانقدر سلاح علیه بورژوازی تبدیل کنند تا مبارزه، بتواند علیه بورژوازی در گیر شود، مانیفست" (تکیه از ماست) مارکسیست ها بر آنند که حزب طبقه کارگر مجهز به سوسیالیسم علمی از جنبش "خود بخودی" طبقه کارگر بیرون نمی آید و جنبش چارنیست چنین حزی نبود.

مبارزه اقتصادی برای آنست که طبقه کارگر نیروی کار خود را به مثابه کالائی که در اختیار اوست هر چه می تواند بیشتر بفروشد. هنگامی که این مبارزه تا سطح تمام جامعه گسترش می یابد آنگاه به مبارزه سیاسی می انجامد که هدف آن تحمیل یک سلسله قوانین بر دولت بورژوازی است که از طبقه کارگر حمایت می کنند و مانع را کم و بیش از سر راه نهضت کارگری بر می دارند. اما مبارزه سیاسی در مارکسیسم به آن مبارزه ای که از مبارزه اقتصادی بر می خیزد محدود نمی شود. هدف مبارزه سیاسی واقعی برانداختن نظام سرمایه داری است برای آنکه هیچکس مجبور نشود نیروی کار خود را بفروشد، برای آنکه اساسا نیروی کار از صورت کالا بیرون آید تا در بازار آنرا نتوان خرید و فروخت. یکی در چارچوب سرمایه داری خواهان بهبود وضع طبقه کارگر است و دیگری تیشه به ریشه سرمایه داری می زند تا طبقه کارگر و دیگر استثمار شوندهگان را یکبار برای همیشه از استثمار و ستم طبقاتی برهاند، یکی از حدود رفهرم فراتر نمی رود و دیگری انقلاب را وجهه همت خود قرار می دهد. مبارزه سیاسی واقعی مستلزم شناخت سوسیالیسم علمی و بطور کلیمارکسیسم است و مبارزه سندیکائی موجد چنین شناختی ... ادامه در صفحه ۸

روانی نابودی شهرها و انسانها به صرف وجود چند عدد حماسی موجه است. این منطق صهیونیستی در ریشه همان منطق "انقلابی" پیروان منصور حکمت است.

نشریات ایرانی اپوزیسیون می نویسند: "حمله های هوایی اسرائیل به نوار غزه که در پاسخ به حملات موشکی سازمان حماس به داخل اسرائیل... همچنان ادامه دارد..." طبیعتا این حرف دروغی بیش نیست زیرا سازمان حماس حق دارد برای آزادی کشورش هر لحظه که اراده کرد دشمن اشغالگر را مورد هدف قرار دهد. با موشک که سهل است با بزرگتر از موشک اسرائیل اشغالگر را مورد هدف قرار دهد. علت جنگ پرتاب موشکهای حماس نیست، اشغال سرزمین فلسطین توسط اسرائیل است. بگزریم از اینکه این اسرائیل است که با نقض قرارداد آتش بس و عدم اجرای آن بعنوان یک نیروی متجاوز عمل کرده است.

باراک اوباما در سفر ماه ژوئیه خود به اسرائیل گفت: "اگر شب هنگام که دختران من در خواب هستند، کسی به سوی خانه ما موشک پرتاب کند، من به هر اقدامی که در توان داشته باشم دست می زنم تا مانع او شوم و از اسرائیل هم جز این انتظاری نمی رود." (نشریه اکونومیست شماره ۳ ژانویه ۲۰۰۹). می بینید که باراک اوباما تصمیم دارد روش دروغگویانه جرج بوش را ادامه دهد. حضرت آقای رئیس جمهور! این اسرائیلیها هستند که به خانه فلسطینیها حمله کرده و آنها را از خانه و کاشانه خویش رانده اند و نه برعکس. آقای باراک اوباما هنوز نیاوده، ولی با تزویر به قلب تاریخ مشغول است.

کیهان لندن که از هواداران پرو پا قرص جنایات صهیونیستها و امپریالیستها در گوانتانامو، ابوغریب بود و حالا در نوار غزه است بیشرمانه می نویسد: "...با توجه به اینکه حماس از مراکز عمومی نظیر مساجد و مدارس برای پنهان شدن مردم استفاده می کند، کشتار غیر نظامیان رو به افزایش می یابد که سخت افکار عمومی را در کشورهای اروپائی و کشورهای منطقه خاورمیانه تحت تاثیر قرار می دهد" (۲۶ دیماه ۲ بهمن ۱۳۸۷). با این دروغ، کشتار عامدانه مردم عادی توسط اسرائیل به گردن حماس می افتد. بزعم کیهان لندن که نانش را صهیونیستها می دهند، متجاوز و قاتل و مقصر کسی نیست که نوار غزه را از زمین و هوا و دریا و با بمبهای فسفوری بمباران می کند و قرارداد آتش بس را مستمرا به زیر پا گذارده و سرزمین فلسطین را اشغال کرده است، بلکه مقصر کسی است که برای کشته نشدن بدنبال سرپناه است و در خانه اش بمباران می شود. باید پرسید نشانی آن مکانهای امن در نوار غزه که آدمکشان صهیونیست آنها را بمباران نمی کنند کجاست؟ خوب است کیهان آنها را منتشر کند تا مردم فلسطین در آنجا سرپناه بجویند. هر روز تاخیر در این عمل همدستی با قاتلان است.

### ریاکاران و سیاست ...

فلسطین برهبری حماس از قاتلان پست ترند. آنها از مبارزات "موهومی" و نه "مشخص" مردم فلسطین و سازمانهای آنها "حمایت" می کنند. این جعل تاریخ و نشانه عدم اعتماد بخود است. ریاکاران کسانى هستند که در عین محکومیت مزورانه اسرائیل تبصره ای نیز باز می کنند تا با اعلام "مواضع انقلابی" خویش در مورد افشاء حماس آب به آسیاب صهیونیستها بریزند. این قاتلان می دانند که نتیجه عملی این تبلیغاتشان در نوار غزه یعنی اینکه مقاومت نکنید، از "چاله" به "چاه" نیفتید، نوکری اسرائیل را بپذیرید و مبارزه مستقلی در متن مبارزه رهائیبخش برای اخراج اشغالگران بانجام نرسانید، در عوض با هر دو قطب در گیر شوید و جهان را فتح کنید!؟ یک تیر هوایی برای سربازان اسرائیلی بفرستید و یک تیر زمینی به سوی سینه مبارزان مسلمان حماسی. امروز حماس مانند حزب الله لبنان بعد از پیروزی درخشان در مبارزه با صهیونیستهاى اسرائیل از وجهه چند برابر برخوردار است. همه امپریالیستها و صهیونیستها و رژیمهای ارتجاعی منطقه باید روزی آنها را به عنوان طرف مذاکره بپذیرند. وضع ریاکارهای "انقلابی" ایرانی بسیار رفت انگیز خواهد شد.

### پست تر از قاتلان

نخست به اعتراف ریچارد فالک توجه کنید: ریچارد فالک گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در مناطق فلسطینی در روز پنجشنبه ۲۲ ژانویه اظهار داشت نشانه هائی از جنایت جنگی توسط اسرائیلیها را مشاهده می کند. اسرائیل تلاشی نکرده است که فرار افراد غیر نظامی از عرصه های نبرد را ممکن گرداند. "زندانی کردن انسانها در منطقه جنگی تلخترین خاطرات گنوهای ورشو را بید می آورد" (زود دویچه تسایونگ ۲۳/۰۱/۲۰۰۹)

حال به اظهارات کسانیکه با جعل واقعیت نشان می دهند از قاتلان پست ترند: آنها در نوشتجات خود از استدلالات صهیونیستها استفاده می کنند. ببینید رئیس جمهور صهیونیست اسرائیل آقای پرز چه می گوید: "غزه وضعیتی بی سابقه دارد و ما با یک گروه تروریستی مواجه هستیم که به طور غیر قانونی سرزمینی را مصادره کرده و بر آن مسلط شده است". در واقع خواننده باید اسرائیل را به جای گروه تروریستی بگذارد تا جمله با واقعیت منطبق شود.

و یا "حماس از کودکان به عنوان سپر انسانی استفاده می کند، تروریستها را در مساجد مخفی می کند".

نازیهای یهودی مدعی اند بمباران بیمارستانها، مدارس، انبارهای آذوقه و ساختمانهای سازمان ملل و استفاده از بمبهای ممنوعه فسفوری و ... بخاطر این است که سازمان حماس خودشان را پشت مردم عادی پنهان می کنند. با این جنگ

## دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

**تکامل نه ...**

نیست. و بالاخره مارکسیسم با هرگونه حرکت "خود بخوی یا خود روئی در تضاد است، مارکسیسم دشمن "خود روئی" است. مارکسیست ها هیچوقت در هیچ وضعیتی دست روی دست نمی گذارند تا شاهد وضع موجود باشند. مارکسیسم به آنها می آموزد که هر آنچه در قوه دارند (از فکر یا عمل) بکار اندازند برای آنکه وضع موجود را در جهت مطلوب تغییر دهند. مارکسیسم تئوری صریح نیست تئوری در آویخته با عمل است. لنین بدرستی وظیفه کمونیست ها را "مبارزه علیه خود روئی" می داند. روشن است کسانی که خود بنام مارکس و انگلس موعظه می کنند که باید طبقه کارگر را به حال خود گذارد تا خود حزب خود را بسازد، به انقلاب سوسیالیستی مبادرت ورزد و سوسیالیسم بنا نهد در واقع رسالت تاریخی طبقه کارگر و آرمانهای او را به خاک می سپرند. بنام مارکس و انگلس انقلابی که فکر و عملشان جز در پیرامون انقلاب نمی گشت انقلاب را دور می افکند و بدیهی است چنین نیتی هرگز به واقعیت در نخواهد آمد. امروز مارکسیست-لنینیست ها در سراسر جهان و از آنجمله در ایران پراکنده اند و این امر نمی تواند مایه خرسندی بورژوازی و از آن جمله بورژوازی شوروی نباشد. اما این پراکندگی گذرا است مارکسیست ها دیر یا زود در حزب طبقه کارگر گرد خواهند آمد و بهر آنچه که وظیفه آنهاست عمل خواهند کرد. مارکسیست ها مانند آموزگاران خود انقلابی اند و انقلاب، وحدت و تشکیلات طبقه کارگر را می طلبد از اینها گذشته فرض کنیم- و می گویند فرض محال محال نیست که طبقه کارگر خود در آینده - آینده ای که معلوم نیست کی خواهد آمد - از ادامه مبارزه سندیکائی به لزوم حزب پی برود به ایدئولوژی سوسیالیستی دست یابد، خوب چه گناهی است اگر مارکسیست ها آنچه را که طبقه کارگر پس از تحمل دشواریها و سختی ها به آن می رسد از هم اکنون در اختیار او قرار دهند.

آیا لاقل اینکار به تسریع روند تاریخی کمک خواهد کرد؟ آیا تسریع پیرویه تاریخی هم گناهی نابخشودنی است؟ اگر تشکیل حزب و کسب ایدئولوژی سوسیالیستی خصلتی انقلابی دارد چرا از هم اکنون طبقه کارگر را به اهمیت نقش تاریخی او و طریقه برای ایفای این نقش ضروری است واقف نگردانید؟ آیا طبقه کارگر خواهد بخشود که ما راه آزادی او را می شناخته ایم ولی آنرا به او نموده ایم؟ اگر دوستی، آشنائی، انسان شریفی در اسارت بسر می برد و تحت ستم است و من راه آزادی او را می دانم ولی در اختیار او نمی گذارم به این بهانه غیر انسانی که او باید خودش راه آزادی خود را بیابد، آیا من در چنین حالتی خصائل انسانی را زیر پا نگذاشته ام و بر خلاف انسانیت رفتار نکرده ام؟

چرا او باید در زیر ستم بماند تا خودش را با فکر و عمل خود از مضیقه بیرون بکشد و من از کمکی که می توانم به او بکنم. کمکی که او را به آزادی می رساند دریغ ورزم؟ کدام منطق، کدام فضیلت کمونیستی چنین رفتاری را تجویز می کند؟ البته سخن بر سر اخلاقیات نیست بر سر رهانیدن بشریت زحمتکش از قیود فلاکت بار و فلاکت آور نظام سرمایه داری است. سخن بر سر راهی است که مارکس و انگلس، لنین، استالین و مائو برای پیمودن آن نشان داده اند.

خطاب به روشنفکران کمونیست می گویند: طبقه کارگر وکیل و وصی نمی خواهد. اگر این سخن درستی است چرا همین مردمان مدام بعنوان وکیل و قیم از جانب طبقه کارگر حزب می زنند؟ کی و کجا طبقه کارگر به آنها ماموریت داده که به کمونیست ها بگویند، برای کارگران حزب نساژند؟ کمونیست ها از آموزگاران خود آموخته اند که در قبال طبقه کارگر چه وظایفی دارند، نیازی هم به "رهنمودهای" جنبش "چپ" نیست. مارکس و انگلس خود نخستین سازمان انقلابی آلمان یعنی "اتحادیه کمونیستها" را ایجاد کردند برای آن برنامه ("مانیفست") و اساسنامه نوشتند، خود از اعضای کمیته مرکزی آن بودند، در فعالیت انقلابی آن شرکت داشتند و آنرا رهبری کردند. این سازمان بعلت تعقیب شدید پلیس با نظر مارکس منحل اعلام شد. احزاب سوسیال-دموکرات که در سراسر اروپا بوجود آمدند و در انترناسیونال دوم شرکت داشتند گویا بدون تأیید مارکس و انگلس بود، انتقاد بر برنامه های گوتا و ارفورت گویا به این علت صورت گرفت که مارکس انگلس با تشکیل حزب توسط روشنفکران مخالف بودند مارکس خود از جانب حزب طبقه کارگر آلمان در شورای عالی انترناسیونال نمایندگی داشت. یا شاید احزاب سوسیال دموکرات را خود کارگران ایجاد کردند؟ شاید رهبری آنها منحصر یا در مجموع در دست کارگران بود؟

نه، اینکه مارکس و انگلس تشکیل حزب طبقه کارگر را وظیفه خود ندانستند دروغی است که سراسر زندگی انقلابی آنها و ماهیت انقلابی تئوری آنها آنرا به اثبات می رساند. مارکس و انگلس به ضرورت تشکیل حزب برای طبقه کارگر وقوف داشتند و این ضرورت را به واقعیت تبدیل کردند، آنها در انتظار نماندند که طبقه کارگر خود به آن اقدام کند. تئوری مارکس و انگلس با هر گونه "خود روئی" مخالف است و بنا بر این آنها نمی توانستند جز این بیندیشند و عمل کنند و با پراتیک خود اندیشه "خود روئی" را در هم نگویند. تئوری مارکس و انگلس و پس از آنها لنین در برابر روشنفکران کمونیست است و سرمشق فعالیت فکری و عملی آنهاست. روشنفکران کمونیست خود را از طبقه کارگر جدا نمی دانند همانطور که مارکس و انگلس

نمی دانستند. کمونیست ها تفاوتشان با طبقه کارگر در این است که "آنها بر بقیه پرولتاریا این مزیت را دارند که آگاهی روشنی از شرایط و حرکت جنبش کارگری و هدفهای کلی آن دارند" ("مانیفست"). شاید منظور از کمونیستها در نزد مارکس و انگلس کارگران کمونیست است و آنها با بیان این مطلب کمونیست بودن خود را نفی کرده اند؟

\*\*\*\*\*

**همدستان ...**

همان بمب فسفر جنایت علیه بشریت محسوب می شود؟ حرف درستی است که ما از پاسخ به آن در مانده ایم! امپریالیستهای اروپائی پاسخ می دهند که اگر ما در مورد آمریکائیهای زیر سیبلی همه چیز را رد کردیم ولی ریش خودمان در یوگسلاوی گرفتار است و آنوقت نمی توانیم اسناد قلابی را علیه جنایات میلو سوویچ و یا تیره جنایتکاران کوزوئی را در افکار عمومی توجیه کنیم. پس در اینجا پای سیبیل آمریکائی و ریش اروپائی در کار است.

بقدری صحنه های جنایات صهیونیستها در نوار غزه که ملتی را به جرم انتخاب حزبی که مورد قبول "دموکراتهای" امپریالیست و صهیونیست نبوده گرسنگی می دهند، تکان دهنده بوده است که حتی صدای سربازان اسرائیلی نیز در آمده است. سربازان اسرائیلی در خاطرات و مصاحبه های خویش تأیید کرده اند که دستور مستقیم داشته اند که هر جنبه ای را بدون پرس و جو بکشند. پیر و جوان برای آنها فرق نمی کرده است. آنها موظف بودند بداخل خانه ها نفوذ کرده و قتل عام نمایند تا هیچ فلسطینی باقی نماند. آنها همان سیاست صبرا و شتیلا را در نوار غزه اعمال کرده اند. سربازان موظف بوده اند بچه ها را نیز بکشند و آنها این کار را در خدمت منافع صهیونیستی اسرائیل کرده اند. بمبهای فسفوری آنها همه مناطق ازدحام فلسطینی ها را هدف قرار داده بوده است. پاره ای سربازان اسرائیلی که وجدانشان از این همه جنایت معذب شده بود اعتراف کردند که رهبری دولت اسرائیل با هدف نابودی خانه های فلسطینیها و کشتار مردم غیر نظامی به نوار غزه حمله کرد. سربازان گزارش دادند که به ما دستور داده شده بود "برای حفظ خود" حتی افراد غیر مسلح را نیز به قتل برسانیم. یکی از آنها گفت: "واحد نظامی ما وارد یک ساختمان شد و طبقه به طبقه همه افراد ساختمان را به قتل رسانید. من این عمل را جنایت نام می نهم". این سرباز از قتل یک زن مسن صحبت کرد که مسلح نبود ولی فرمانده به سربازان امر کرد وی را به قتل برسانند. سرباز دیگری به فرمان قتل یک خانواده فلسطینی اشاره کرد که در سردرگمی بمباران در جهت نادرست پا به فرار گذاشته بودند. فرمان این... ادامه در صفحه ۹

## تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق را بی قید و شرط ترک کنند

**همدستان ...**

بود همه را به قتل برسانید. وی بعد از این قتل احساس دهشتناکی داشت. تبلیغ حاکم در ارتش این بود که **جان فلسطینیها از جان ما ارزش کمتری دارد** و سربازان با این روحیه آدم می کشند. این ها تنها گوشه ای از جنایات اسرائیل در نوار غزه است که در نشریات اشپگل و زود دوبچه آلمان منتشر شده است. حتی روزنامه های اسرائیلی نیز آنرا منتشر کرده اند. وقایع نشان می دهند که صهیونیستهای اسرائیلی مانند نازیها و با همان روش نازیها، فلسطینیها را می کشند تا از تعداد آنها بکاهند و سرزمینهایشان را اشغال کنند. اسرائیلیها هولوکاست به مراتب وحشتناک تری را در نوار غزه برپا ساخته اند. سخن بر سر بود و نبود ملت فلسطین است، سخن بر سر کشتار قومی است. سخن بر سر نفی موجودیت یک ملت با قتل عام آن ملت است. در چنین وضعی همه نیروهای فلسطینی متحد و یکپارچه در مقابل فاشیستهای اسرائیلی بپا خواستند و یک تنه به مقابله برخاستند. این یک روش انقلابی و آن چیزی بود که عقل سلیم حکم میکند. مثنی مالخیولیایی ایرانی که خود را انقلابی می داند ولی چه خود بدانند و چه از روی نادانی ندانند همدست صهیونیستها در ایران هستند شعار می دادند که ملت فلسطین نباید تنها علیه اسرائیل بجنگد بلکه باید یک تیر به سوی اسرائیل رها کند و سه تیر به سمت حماس شلیک نماید. بنظر آنها وظیفه مردم فلسطین این است که در هر دو جبهه (کدام دو جبهه-توفان) بجنگد. بنظر این ارتشبدان و سپه سالاران ضد انقلابی نیروهای "مترقی" فلسطینی باید "جبهه موهومی سوم" خود را با سپاه موهومی خویش تاسیس کنند و مانند دون کیشوت به جنگ آسیاب بادی بروند. این پرت و پلاگوئیها را این عده مالخیولیایی تئوریهای انقلابی جا می زنند. آن نیروی فرضی "انقلابی" در نوار غزه که در زمان تجاوز واقعی اسرائیل برای قتل عام یک ملت که شامل همان مالخیولیاییهای "انقلابی" هم می شود، به روی حماس اسلحه بکشد تنها می توانند جاسوس اسرائیل و آمریکا باشند و نه متحد خلق یکپارچه فلسطین. آنها انقلابی نیستند ضد انقلابی هستند و مردم فلسطین درسته آنها را قورت می دهند. خوشبختانه کسی در نوار غزه از این رهبران مالخیولیایی ایرانی ندارد که مردم را در آنجا به کشتن دهد. این عده همانهایی هستند که در ایران نیز می خواستند در زمان تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها و پرتاب بمبهای فسفری و شاید هم اتمی در دو جبهه بجنگند. هم "به جمهوری اسلامی نه بگویند و هم به آمریکا و اسرائیل". آنها در ایران می خواستند جبهه سومی با لشگریان موهومی ایجاد کنند. برخی از این ضد انقلابیهای خارج کشور ارتش موهمیشان در مرز ترکیه و ایران کمین گرفته بود و منتظر حمله آمریکا بود. حال که خطر تجاوز ارتش

آمریکا کاهش یافته ارتش موهومی آنها دچار سرگردانی است و حاضر نیست به ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و مبارزه رودر رو برود. آنها که می خواستند در دو جبهه مبارزه مسلحانه کنند حال که کار به مبارزه تنها در یک جبهه رسیده است از زیرش درمی روند. کسی که زورش به مبارزه در دو جبهه می رسید به طریق اولی باید زورش به مبارزه در یک جبهه هم برسد. پس چرا از این انقلابیون کاذب خبری نیست. حزب ما همان روز گفت و امروز تائید می کند که آنها می خواستند در پا رکابی امپریالیستها و صهیونیستها به ایران روند. کسانی که در زمان تجاوز و جنایات کاری صهیونیستها به مردم فلسطین دو طرف را محکوم کرده و مزورانه از اسرائیل دفاع می کردند از صهیونیستها نیز جنایتکارترند. اینها همان جنگجویان همه فن حریف در ایران هم هستند. ماهیت خطرناک و ضد انقلابی آنها در جریان مبارزه مردم فلسطین برملا شد. این امر باید به هشجاری مردم ایران منجر شود. حزب ما از افشاء این همدستان پنهان صهیونیستها که پیروان تئوریهای ارتجاعی منصور حکمت هستند لیکن "غرور" خرده بورژوازی و روشنفکرانه آنها به آنها اجازه نمی دهد که جسورانه به آن اعتراف کنند، دست بر نمی دارد. سیر تاریخ نظریه حزب ما را تائید می کند و کار این تروتسکیستهای بی وطن و ماجراجو و سوپر انقلابی زار خواهد شد. این عده اگر از گردابی که در آن افتاده اند بدر نیابند در کنار ارتجاع سر در خواهند آورد.

\*\*\*\*\*

**بحران مالی ...**

سرمایه داری به مرزهای محدود سرمایه های منفرد برخورد می کند. تاسیس شرکتهای سهامی که سرمایه های منفرد را متجمع می سازد یکی از راههای عمده ی تمرکز سرمایه است که روند تمرکز تولید، ساختن تاسیسات غول پیکر، راه آهن ها و کانالها و غیره را بطور عمده تسریع می نماید. مارکس در این مورد می نویسد "جهان هنوز هم بدون راه آهن بود اگر می بایست آنقدر منتظر بماند تا انباشت سرمایه ی چند سرمایه دار بدانجا رسد که توانائی ساختن یک راه آهن را داشته باشد. بر عکس تمرکز سرمایه این امر را بوسیله ی شرکتهای سهامی با یک دست بهم زدن به انجام رسانید" (سرمایه ج اول ص ۶۵۶) و شرکتهای سهامی که سرمایه ها را متمرکز می سازند شکلی است که بوسیله آن سرمایه ی بزرگ، سرمایه داران متوسط و کوچک را تحت سلطه ی خود در آورده و مورد استفاده هدف خود قرار می دهند.

توضیحات بالا در مورد شرکتهای سهامی دو نکته را روشن می سازند. نخست اینکه سرمایه داری برای جمع آوری سرمایه های کوچک که

به صورت میلیاردی، پراکنده در دست میلیونها مردم قرار دارد با ایجاد شرکتهای سهامی و ساختن و انتشار سهام و "شریک" کردن مردم در مالکیت صنایع و یا شرکتهای، به نظارت کامل بر ثروتهای جامعه و نقدینگی های مردم دست پیدا می کند و این سرمایه های کوچک و پراکنده را به آن مجاری و راههایی می برد که به سود سرمایه دار بزرگ و سهام دار گردن کلفت است. سرمایه دار کوچک، با سهام کوچک خود که قطره ای از دریاست در مقابل قدرت دریا، ناتوان است درحالیکه دریائی که از این قطره قطره های ناتوان گرد آمده به انبوه آبی توانا بدل شده که سرنوشت هر قطره آب پراکنده را رقم می زند. سرمایه داری راه تمرکز و کنترل سرمایه های پراکنده را پیدا کرده است. نکته دوم تأثیرات اجتماعی و سیاسی این شرکتهای سهامی است. سرمایه دار همه را "سرمایه دار" می کند تا کسی هوادار القاء مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و سرمایه ها نباشد و هر کس خویش را در این روند مالکیت زدانی، متضرر حس کند. شرکت سهامی بیک عامل مهم مغز شوئی بدل می شود تا این سرمایه داران تازه بدوران رسیده هوس سوسیالیسم بدلشان نزنند و سیاه لشگری برای تبلیغ نظام غیر انسانی سرمایه داری شوند. سرمایه دار بزرگ برای حفظ خود بدنبال سیاهی لشکر سرمایه دار کوچک و یا سهامدار کوچک است که می تواند میلیونها خرده بورژوا و یا کارگر و دهقان باشد و سپر حفاظت نظام غول پیکر سرمایه داری گردد. باین ترتیب صدها هزار "سرمایه دار" و یا سهامدار کوچک پیدا می شوند که در کسب سود حد اکثر سرمایه داری سهیم اند. هر چقدر بهای سهام در بازار بورس ترقی کند بهره سالانه آنها که سالانه پرداخت می شود بیشتر خواهد بود. سهام دار جزء، به همدست سرمایه دار کلان بدل می گردد. وقتی بهای یک کارخانه بخاطر اخراج کارگرانش ترقی می کند، زیرا از قیمت تولید کاسته شده است و درجه استنثار افزایش یافته است، بیکباره در بازار بورس قیمت این کارخانه از طریق افزایش بهای سهامش افزایش می یابد و سهامداران از این سود بهره مند می شوند و از ته دل از رفاه خویش به بهای فلاکت دیگران مسرورند. این عده بلندگوهای کوچک تبلیغاتی و عمال فریب خورده سرمایه داران کلان هستند. اندیشمندان سرمایه داری راه می افتند و تبلیغ می کنند که سرمایه داری "دموکراتیک" شده است زیرا همه می توانند سرمایه دار شوند و همه می توانند از مزایای سرمایه داری بهره مند گردند. این "سرمایه داری دموکراتیک" که به آسایش "همه" منجر می شود بزعم سوسیال دموکراتهای مرتد، خود نوعی "سوسیالیسم" است. در این میان کسی نمی گوید این سرمایه های افزوده از کجا به وجود می آیند و چه کسانی خالقان واقعی... ادامه در صفحه ۱۰

# سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

**بحران مالی ...**

این سرمایه ها هستند و چه مقدار از آن بهره می برند؟

سرمایه داری برای غارت مردم و چاپیدن آخرین سکه درون جیبشان تبلیغ می کند که آنها باید بیمه های عمر داشته باشند، سهام بخرند، قسطی خرید کنند و باین ترتیب تمام جامعه را مقروض می کنند که احاد آن شب و روز کار می کنند تا اقساط خود را پرداخت کنند. همه مردم مستخدم سرمایه داری اند و برای سرمایه داری به صورت برده های پنهان کار می کنند. برده داری مدرن جای برده داری کهن را در سطح عالیتر می گیرد. تامین آتیه آنها در دست نظام هرج و مرج طلب سرمایه داری قرار می گیرد. با سقوط سامان سرمایه داری همه قراردادهای بیمه های عمر که برای تامین آتیه بود بی اعتبار می شود، بانکها از پرداخت طلب مردم به بهانه بی پولی و فقدان اندوخته نقدی سر باز می زنند. در عرض مدت کوتاهی پس انداز میلیاردری میلیونها انسان زحمتکش بر باد می رود.

در مورد ساز و کار این شرکتها می خوانیم: "بالاترین ارگان شرکتها سهامی ظاهرا مجمع عمومی صاحبان است که رئیس را انتخاب کرده، مدیر را تعیین می نماید و به عرصه ی فعالیتهای شرکت که سال به سال گزارش داده می شود گوش فرا داده آنرا تأیید می نماید و همچنین در مورد مهمترین مسایل تجاری شرکت سهامی تصمیم اتخاذ می نماید. ولی تعداد آراء در مجمع عمومی به نسبت تعداد سهام سهامداران شماره می شود. در نتیجه بخش عمده ی سهام همیشه در دست سرمایه داران بزرگ متمرکز می شود. تعداد سهامی که زحمتکشان(از خرده بورژوازی و یا از کارگرانی که مزد بیشتر دریافت می نمایند) در اختیار دارند بسیار ناچیز است.

در عمل شرکتها سهامی کاملاً در دست یک مشت سهامدار بزرگ قرار دارد. از آنجا که صاحبان سهام متوسط و کوچک هیچگونه امکانی ندارند که بر جریان معاملات شرکت سهامی تأثیر داشته باشند، سرمایه داران بزرگ نیازی به داشتن نصف باضافه ی یک سهام را ندارند و حتی با داشتن یک سوم سهام بر شرکت سهامی مسلط می شوند. تعداد سهامی که ممکن می سازد با داشتن آن شرکت سهامی را بدخواه قبضه کرد تحت عنوان **قرارداد کنترل سهام** نامیده می شود.

همه اینها ادعای سردمداران سرمایه داری را که گویا شرکتها سهامی "دموکراتیکه کردن سرمایه است"، "ترویج سهام بین توده ی مردم است"، "تبدیل زحمتکشان به سرمایه دار است"، رد می کند. در واقع رشد و توسعه ی شرکتها سهامی سلطه ی سرمایه داران بزرگ را بیشتر می کند.

ما هم اکنون شاهدیم که هیات مدیره بانکها با تسلط بر این ساز و کار شرکتها بزرگ را به

ورشکستگی کشانده ولی خودشان سودهای کلانی بدست آورده اند. آنها از قبل چون می دانسته اند که سامانی که بنا کرده اند در هم می ریزد و بر اساس فروش اوراق پربهاء ولی بی پشتوانه به موقع ثروتهای کلان خویش را به "جزایر امن" از نظر مالیاتی منتقل کرده اند که دست قانون از آنها دور است. این جزایر امن بطور عمده در حیطه نفوذ آمریکانیا و انگلیسها قرار دارند و این در حالی است که به کشور سوئیس، لوکزامبورگ و لیختن اشتاین، موناکو، اتریش حمله می کنند که گویا این ممالک بهشت اختلاس کنندگان مالیاتی هستند و باید اسرار بانکی خویش را رو کنند. جنگ پنهانی میان ممالک سرمایه داری در گرفته است و هرکس می خواهد به حساب دیگری پولدار شود. بر سر اینکه نام چه کسانی را در فهرست اسامی سیاه بگذارند مبارزه در گرفته است. این ممالک نیز راههای فرار را از هم اکنون با تصویب مقررات و قوانین جدید و تعاریف حقوقی که اختلاس مالیاتی چیست و فرقه با سپرده ثابت در این بانکها چه می باشد پدید کرده اند. دولتمردان ممالک امپریالیستی خود در ایجاد این مراکز فساد دست داشته و از آن منتفع شده و می شوند و از بانکها سهم خود را دریافت می کنند. این است که به تبصره های فوق نیاز دارند تا در عین اینکه با این نمایشات افکار عمومی را تسلی می دهند منافع شخصی خویش را حفظ کنند. در مردم القاء شبهه می کنند که گویا این دولتها بی طرف بوده به فکر مردمند و اگر میلیونها کارگر بیکار می شوند در عوض دولتها جلوی فرار مالیاتی را نیز می گیرند و از سرمایه داران گردن کلفت حساب و کتاب پس می خواهند. سرگرمی مردم از طریق مطبوعات شروع می شود، افکار از بیماری مزمن نظام سرمایه داری به سوی "خرابکاری و سوء استفاده" افراد معینی منحرف می گردد و پس از گذشت سالها و بازی و نمایش حقوقی سرمایه داران با گردنهای افراشته و طلبکارانه به دنبال کار خود می روند زیرا هیچ قانونی وجود ندارد که بر اساس آن بتوان میزان پاداشتهای صاحبان بانکها، بیمه ها، و صنایع را محدود و یا ممنوع کرد. این نوع پاداشتهای شکل قانونی دزدی اموال عمومی است و مشهور است که دزدان بزرگ که آفتابه نذر دیده اند قابل تعقیب نیستند. خود دولت اما با خرید سهام بی پشتوانه از ثروت عمومی و مالیات مردم به انجام بزرگترین اختلاس مالیاتی مشغول است تا بانکها و بیمه ها را نجات دهد. همه تبهکاران به عنوان ناجیان به میدان آمده اند. این تبهکاران همان کسانی هستند که تا دیروز قصد داشتند همه چیز را به زور خصوصی کنند و به شرکتها بزرگ به فروش برسانند. اینها همان کسانی هستند که در مورد معجزه خصوصی سازی داد سخن می دادند و مسئولیتها را از گردن دولتها بر می داشتند و به گردن مردم عادی منتقل می کردند تا در زمان

بحران راه فرار از مسئولیت را داشته باشند. این تبهکاران همان کسانی هستند که به بهانه جهانی شدن سرمایه و تقویت نیروی رقابت از افزایش حقوق کارگران جلو می گرفتند و حقوق دموکراتیک مردم را لگدمال کرده به بهانه مبارزه با تروریسم به سانسور پرداخته و کنترل عمومی را بعهده گرفته قوانین اساسی را به زیر پا گذارده و ماشینهای عظیم شنشنسوی مغزی تعبیه کرده اند. حال همه آنها گریه های عابد و زاهد و مسلمان شده اند. آنها چنین جلوه می دهند که گویا غافلگیر شده اند و گول فریبکاری چند تا آدم حریص و کلاه بردار را خورده اند. آیا می توان این دروغ ها را باور کرد؟ جرج بوشها همیشه دروغ گفته اند و تاریخی که آنها می نویسند تاریخ دروغهاست و نمی توان به آنها اتکاء کرد. تاریخ سرمایه داری تاریخ جرج بوشهاست.

حال ببینیم که لنین در باره نقش سرمایه مالی در دوران امپریالیسم چه می گوید: " ولی واقعیات دهشتناکی که به سیادت الیگارشوی مالی مربوطست چنان آشکار و عیانست که در همه کشورهای سرمایه داری خواه در آمریکا، خواه در فرانسه، خواه در آلمان نشریاتی بوجود آمده که گرچه در آنها از نظریات بورژوازی پیروی می شود ولی با این حال الیگارشوی مالی را بطور تقریباً صحیحی تصویر می کند و آنرا بنحوی که البته جنبه خرده بورژوازی دارد مورد انتقاد قرار می دهد.

در راس تمام مسایل باید آن "سیستم اشتراکی" را قرار داد که فوقاً چند کلمه ای در باره آن صحبت شد. مثلاً هابمان اقتصاددان آلمانی که تقریباً می توان گفت زودتر از دیگران باین موضوع توجه کرده است ماهیت قضیه را چنین توصیف می کند:

"شرکت اصلی (که ترجمه تحت الفظی آن "شرکت-مادر" است) بتوسط یکی از مدیران کنترل می شود، این شرکت بنوبه خود بر شرکتها وابسته بخود("شرکتها دختر") و شرکتها اخیر بر "شرکتها نوه" و قس علیهذا تسلط دارند. بدینطریق با داشتن سرمایه ای که آنقدرها هم هنگفت نباشد می توان بر رشته های عظیمی از تولید تسلط داشت. در حقیقت هم وقتی داشتن ۵۰ درصد سرمایه همیشه برای کنترل شرکت سهامی کافی باشد، در اینصورت مدیر شرکت برای اینکه بتواند ۸ میلیون سرمایه "شرکتها نوه" را تحت کنترل خود قرار دهد، کافیسست فقط یک میلیون سرمایه داشته باشد. و اگر این "امیختگی" از این هم فراتر رود، آنگاه می توان با یک میلیون سرمایه ۱۶ میلیون، ۳۲ میلیون و بیشتر را تحت کنترل قرار داد.

در حقیقت هم تجربه نشان می دهد برای اداره امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۴۰ درصد سهام کافیسست، زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جزء عملاً هیچگونه امکان برای شرکت... ادامه در صفحه ۱۱

**لیبرالیسم امپریالیستی، ضد حقوق بشر، دموکراسی و آزادیست**

**بحران مالی ...**

در جلسات عمومی و غیره را ندارند. "دموکراسی شدن" سهامداری که سفسطه جویان بورژوا و "باصلاح سوسیال دموکراتهای" اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا و انمود می کنند که انتظار دارند) به "سرمایه جنبه دموکراتیک بدهد" و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بفرزاید و قس علیهذا، در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه های تشدید قدرت الیگارشلی مالی. ضمنا بهمین جهت است که در کشورهای سرمایه داری مترقی تر یا قدیمی تر و "مجرّب" تر قانون، انتشار سهامهای کوچکتر را مجاز می شمارد. در آلمان قانون اجازه انتشار سهام کمتر از ۱۰۰۰ مارکی را نمی دهد و سلاطین مالی آلمان به انگلستان که در آن قانون، انتشار سهام یک پوند استرلینگ (= ۲۰ مارک، قریب ۱۰ روپل) را هم اجازه می دهد با حسرت می نگرند. ... ولی "سیستم اشتراک" نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصار طلبانست، بلکه علاوه بر آن به آنها اجازه می دهد بدون مجازات بهر عمل مظنون و کثیفی مبادرت ورزند و مردم را بچاپند، زیرا رهبران "شرکت-مادر" رسماً یعنی به موجب قانون در مقابل اعمال "شرکت-دختر" که "مستقل" محسوب شده و بتوسط آنها می توان هرکاری را "از پیش برد" هیچگونه مسئولیتی ندارند. اینک نمونه ای که ما از شماره ماه مه سال ۱۹۱۴ مجله آلمانی "بانک" بدست آورده ایم: "شرکت سهامی پولاد فنی" در کاسل چند سال قبل یکی از پردرآمدترین بنگاههای آلمان بشمار می رفت. ولی در نتیجه سوء اداره، کار را به جانی رساند که بهره سهام از ۱۵ در صد به صفر درصد تنزل نمود. بطوریکه معلوم شد هیئت مدیره بدون اطلاع سهامداران مبلغ ۶ میلیون مارک بیکی از "شرکتهای

دختر" خود بنام "هاسیا" که سرمایه اسمی آن فقط چند صد هزار مارک بود وام داد. در باره این وام که تقریباً سه بار بیش از سرمایه سهامی "شرکت-مادر" است، در ترازنامه شرکت، هیچگونه اشاره ای نشد، از نقطه نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و ممکن بود دو سال تمام هم بطول انجامد. زیرا هیچیک از مقررات "قانون بازرگانی بدینوسیله نقض نمیشد. رئیس شورای نظارت که بسمت مسئول ترازنامه های جعلی را امضاء می کرد ریاست اطاق بازرگانی کاسل را عهده دار بود و هنوز هم عهده داراست. سهامداران از این وامی که به شرکت "هاسیا" داده شده بود فقط مدتها بعد مطلع شدند یعنی هنگامی که معلوم شد این عمل اشتباه بوده است"... (نویسنده باید اشتباه را در گیومه می گذاشت)... و فقط هنگامی که سهام شرکت "پولاد فنی" در نتیجه اینکه افراد آگاه از جریان قضایا، شروع به فروش آنها نمودند تقریباً صد در صد تنزل کرد... "این نمونه تیپیک تردستی با ترازنامه ها که از امور عادی شرکتهای سهامی است برای ما روشن می سازد چرا هیئت های مدیره شرکتهای سهامی با آرامش خاطری بمراتب بیش از کارفرمایان خصوصی به معاملات توأم با ریسک مبادرت می ورزند. تکنیک نوین تنظیم ترازنامه ها نه فقط به آنها امکان می دهد معاملات توأم با ریسک را از سهام داران متوسط پوشیده دارند بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در کار ذینفعند اجازه می دهد در صورت عدم موفقیت در این اقدام از طریق فروش به موقع سهام مسئولیت را از گردن خود دور سازند و حال آنکه کارفرمای منفرد در مقابل تمام کارهای خود باید شخصاً حساب پس دهد..." (تاریخ نگارش بهار سال ۱۹۱۶ یعنی ۹۳ سال پیش).

لنین ۹۳ سال پیش وضعیتی را توصیف می کند که امروز در مقابل ماست و مارکس قبل از وی به آن در مورد نقش سرمایه و عواقب رشد، تمرکز و تراکم آن پرداخته بوده است. امری که خود در اثر تجربه و تکرار در ۹۳ سال پیش اتفاق افتاده و قوانینش را لنین بر ملا کرده است دیگر نمی توان در سال ۲۰۰۹ از آن به عنوان یک حادثه و یا اتفاق غیرمترقبه سخن گفت. در این جا سخن بر سر قاعده است. شرکتهای سهامی و بازار بورس برای گوش بریدن مردم است تا ثروتمندان را ثروتمند تر و فقیران را مسکین تر نموده بار خطر ریسک را به گرده مردم عادی بیاندازد. در این عرصه دولتمردان و سیاست مداران که سبیلشان توسط سرمایه داری بزرگ چرب می شود در جانب تبهکاران ایستاده اند. همان دولتمردانی که تا دیروز مدعی بودند دولت سرمایه دار خوبی نیست و باید خود را از عرصه اقتصاد عقب بکشد و شتابان اموال عمومی را خصوصی می کردند و خودشان در هیاتهای مدیره این شرکتها همه کاره می شدند، حالا موافقت که دولتها در اقتصاد و تولید و سیستم بانکی دخالت کنند و زیر بال این ورشکستگان به تقصیر را بگیرند و آنها را نجات دهند. دولتهای نالایق دیروزی برای امر اقتصاد بیکباره ناجیان لایق امروزی برای نجات اقتصاد می شوند. این همه صحنه سازی برای فریب مردم است. بحران سرمایه داری را تنها با سرنگونی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم می توان از میان برد راه دیگری وجود ندارد.

**زنده باد سوسیالیسم!**

**نابود باد سرمایه داری!**

## (توفان الکترونیکی شماره ۳۲ و ۳۳ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند.)

در این شماره میخوانید: دکترین باراک اوباما در رابطه با منطقه خاور میانه و سیاست او در قبال ایران ص ۴، تعیین حقوقی معادل یک سوم خط فقر برای کارگران نشان دهنده نوع عدالت خواهی در جمهوری اسلامی ص ۷، متن بیانیه از طرف سه تشکل کارگری ص ۸، زنده باد بی وطنی، شعار وطنفروشان ترسکیست ص ۱۰، تظاهرات با شکوه سه میلیون نفری علیه سرمایه داری در فرانسه و شکاف درحکومت ص ۱۳، بازداشت علی نجاتی رئیس هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه را قویا محکوم میکنیم ص ۱۲، (آغاز فروپاشی سوسیالیسم درشوروی) ص ۱۳، یک بازنگری مجدد ص ۱۴

# توفان الکترونیکی

فروردین ماه ۱۳۸۸ آوریل ۲۰۰۹ اردیبهشت ۱۳۸۸ مه ۲۰۰۹

شماره ۳۲ و ۳۳

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

## زنده باد مبارزات رهاییبخش مردم فلسطین و لبنان

هدستان  
“انقلابی”  
جنایتکاران

اینکه اسرائیل در تجاوزش به نوار غزه به جنایت جنگی متوسل شده است دیگر مورد تردید کسی نیست. حتی کار بجائی رسیده است که ممالک امپریالیستی برای تسکین افکار عمومی خود و نشان دادن “اصولیت” خویش از ارتکاب به جنایت جنگی سخن می رانند و خواهان عکس العمل جامعه جهانی هستند. دبیرکل بی اراده سازمان ملل صدایش در نمی آید و بجز یک قرقر اولیه برای خالی نبودن عریضه گام مثبت و محکمی بر نمی دارد و جلسه شورای امنیت را برای رسیدگی بیک جنایت ضد بشری فرا نمی خواند. البته اسرائیلیها می گویند که چگونه است که آتش زدن فلوجه در عراق توسط آمریکائیه با بمب فسفر جنایت جنگی نیست، ولی تجاوز ما به غزه و کشتار مردم عادی فلسطین با ... ادامه در صفحه ۸

## بحران مالی تکرار مکررات

بحران مالی سرمایه داری بسیار عمیقتر از آن است که سرمایه داری به آن اعتراف می کند. تمام تلاش سرمایه داران در آن است که اعتماد عمومی را جلب کنند و با چاپ اسکناس صندوقهای خالی بانکها را پر نمایند. آنها از آن روزی می ترسند که مردم به بانکها رجوع کنند و بخواهند سپرده های خویش را پس بگیرند. آنوقت برج سرمایه داری مانند یک کاغذ مقوایی درهم می ریزد. موج بیکاری ممالک سرمایه داری را فرا گرفته است و میلیونها انسان به خیابانها ریخته شده اند. کارخانه های بزرگ یکی بعد از دیگری ورشکست می شوند و کارگران را به خیابانها می ریزند. دول سرمایه داری آدمخوار و عمال قلمبست مزدور آنها از یک بحران “شفابخش” و “درمانی” سخن می رانند. البته درمانی که آنها مورد نظر دارند درمان بیماری مزمن سرمایه داری است. بحران مالی جهانی “وحدت” جهان سرمایه داری را درهم ریخته است و هر از کدام در پی آن هستند در حالیکه با قسم حضرت عباس از بی اهمیتی بحران صحبت کرده و از توانائی دولتشان برای غلبه بر بحران و همگرایی و همکاری و اقدامات وسیع مشترک میان خودشان دم می زنند در پشت سر رقیب، گلیم خود را از آب بیرون بکشند. از هم اکنون اقدامات مقتضی اقتصادی را برای ایجاد موانع و محدودیتهای گمرکی که به نفع سرمایه داری بومی است افزایش داده اند، آمریکائیه، روسها، فرانسویها بیکدیگر رودست می زنند. با کنفرانسهای نمایشی جهانی چنین جلوه می دهند که بر اوضاع مسلطند. تصاویر تک نفره و دستجمعی با لیخندهای ملیح امید بخش باید مردم خشمگین و مایوس را تسلی دهد و اعتماد از دست رفته را به بانکها برگرداند. بیکاری فقر را بدنبال دارد و بحرانهای اجتماعی را در بطن خود می پروراند. فقر عمومی نه در اثر کمبود ثروت بلکه بر عکس در اثر افزایش ثروت و مملو بودن انبارهای سرمایه داران از کالاهائی است که هرج و مرج تولید سرمایه داری آنها را به بازار آورده و امکان تبدیلتشان به پول را به علت فقر عمومی ندارد. گردش سرمایه برای بهره کشی از انسان کند می شود و سرمایه راکد شده و درجا می زند. در حالیکه صدها هزار خانه مسکونی خالیست و در تصاحب بانکها قرار دارد، مردم در حلبی آباهای آمریکا در زیر چادر ها زندگی می کنند، مطبوعات تصاویر این فاجعه را منتشر کرده در زیرش می نویسند اشتباه نکنید این عده به “بیک نیک” نرفته اند از بی خانمانی در اطراف شهرها بدون دسترسی به دستشویی و حمام و آب آشامیدنی و امکانات پخت و پز گرد آمده اند. تضاد میان خصوصی بودن مالکیت بر وسایل تولید و خصلت اجتماعی تولید به نحو روشنی نمایان می شود. حل این تضاد یعنی اینکه وسایل تولید باید به مالکیت عموم مردم درآید، یعنی سوسیالیسم باید مستقر شود تا به هرج و مرج تولید و شکاف طبقاتی پایان دهد. یعنی باید حقوق بشر و احترام به انسان در راس امور قرار گیرد و به عوامفریبی “بشردوستانه” لیبرالهای امپریالیست خاتمه داده شود. اقداماتی که سرمایه مالی برای غارت مردم انجام داده است بهیچوجه جدید نیست. کار آنها تکرار تاریخ است. آنها از طریق سرمایه های شریک در بورس کنترل و غارت مردم را در دست می گیرند.

ببینیم مارکسیسم در مورد شرکتهای سهامی و سهام چه می گوید: “با رشد تولید سرمایه داری و رشد و توسعه اعتبارات، شرکتهای سهامی به صورت موسساتی که به سرمایه داران منفرد تعلق ندارد، بلکه به گروهی سرمایه دار تعلق دارد، رواج یافت. شرکت سهامی موسسه ایست که سرمایه اش از سپرده های مشترکین (سهامداران) تشکیل می یابد و برحسب مبلغ پولی که به شرکتها سپرده و در ازاء آن سهم خریداری کرده اند، مالک تعداد معینی سهم می شوند. سهم، ورقه بهاداری است... رشد ... ادامه در صفحه ۹

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. “توفان” نشریه “حزب کارایران” حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه راستاشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظرمدادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.